

شاتاز

گرد آوری از : مهدی خوشحال
ناشر: انجمن سیاسی فرهنگی ایران پیوند
چاپ اول: بهار ۱۳۸۳
بهاء معادل: ۵ دلار

Iran Peyvand Association
P.O.BOX 30068
6803 AB Arnhem
the Netherland

Tel: 0031 628 666 466

Fax: 0031 26 3235386

iranpeywand@yahoo.com Email:

تمامی حقوق این کتاب محفوظ و متعلق به انجمن ایران پیوند میباشد

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۱۳	چرا خوشحالم؟
۱۷	ناامیدی مجاهدین
۱۹	شاتناژ، سیره مبارکه سازمان مجاهدین
۲۳	مجاهدین، پایان غم انگیز یک رویای دردناک
۲۷	من هم محکوم می‌کنم...
۳۱	آیا باید به دستگیری اعضای بلندپایه سازمان مجاهدین اعتراض داشت؟
۳۷	سماع در آتش!
۴۳	مرگ در فرقه
۴۵	خودسوزی مجاهدین
۴۷	فرقه خودسوخته
۵۳	درام خودسوزی مجاهدین
۵۷	خیانت به امید و اعتماد یک نسل
۶۱	مجاهدین قصد ترور ناراضیان و اعضای سابق خود در خاک اروپا را داشتند
۶۷	مجاهدین در آتش
۷۱	داستان از چه قرار بود!
۷۳	اطلاعیه انجمن سیاسی - فرهنگی ایران پیوند
۷۵	سازمان مجاهدین، یک فرقه افراط‌گرای غیر دموکراتیک
۸۱	طرح سازمان مجاهدین خلق برای ترور اعضای جدانشده خود در اروپا

پیشگفتار

موضوع سخن مربوط به دستگیری دومین مقام رهبری سازمان مجاهدین در فرانسه است. رییس جمهور مقاومت یا به عبارتی رییس جمهور آینده کشور ایران که تنها از جانب همسرش مسعود رجوی، به این مقام انتخاب شده بود! تاریخ این دستگیری ۱۷ ژوئن سال ۲۰۰۳ است.

مریم قجر عضدانلو، شخصی است که در سال ۱۳۶۳ در پاریس، در ازای گرفتن رتبه و مسند سازمانی، از همسر سابقش مهدی ابریشم چی، جدا شده و به عقد و ازدواج مسعود رجوی، رهبر و مسئول اول مجاهدین خلق در آمده است. آن ایام، مجاهدین خلق، سازمانی با گرایشات چپ روانه، با لاف و گزاف توانسته بودند چنان دل غربی ها را بربایند که آنان حتم می دادند این سازمان به زودی در تهران و در مسند قدرت خواهد بود. ولی زمان که گذشت، ماه عسل مجاهدین در فرانسه به سر آمد و دست شان رو شد. تبلیغات پر طمطراق سازمان با اکراه و بی تفاوتی دولتمردان غربی و فرانسوی روبرو شد. بنابراین مجاهدینی با روحیات چریکی و عدم تمایل به کار سیاسی و دموکراتیک، در اوج سرخوردگی در کشور فرانسه، به کشور همسایه ایران یعنی عراق، نقل و مکان کرده و به امتیازات مادی و معنوی بسیاری از جانب حکومت بعث عراق نائل آمدند. امتیازاتی که توان تقسیمش را با شخصیت ها و گروههای دیگر اپوزسیون و حتی یاران نزدیک خود نداشتند و همه سعی در این بود که به تنهایی بر سر سفره میزبان بنشینند.

مریم عضدانلو، یک بار دیگر پس از سالها از اقامتش در خاک دشمن مردم ایران عراق، برای لانس کردن و معرفی باصطلاح مرتبه ریاست جمهوری اش، به فرانسه مراجعت کرد. ولی این بار بر خلاف دفعه قبل، مشتریان سیاسی

که بخواهند برای سازمانی چون مجاهدین خلقِ مقیم در خاک عراق، سرمایه گذاری کنند، بی میل و رغبت یافت و بعد از ماهها تلاش نومیدانه، با کسادی بازار و شکست مواجه شده و دوباره به خاک عراق مراجعت کرد و تا نزدیکیهای جنگ آمریکا علیه عراق، در خاک عراق باقی ماند.

فرار و یا ماموریت آخرِ مریم عضدانلو به کشور فرانسه، بر می گردد به اسفندماه سال ۱۳۸۱ یعنی چند روز مانده به جنگ متحدین علیه عراق و یا به عبارتی به چالش طلبیدن تمامی اهرمهای دیکتاتوری در عراق. ایشان یعنی مریم عضدانلو در آن حین به همراه همسرش مسعود رجوی، ابتدا به اردن رفته و از آنجا به همراه صدها تن از نزدیکان و نورچشمانش به فرانسه فرار کرد.

مریم عضدانلو که به عبارتی به همه چیز و یا بود و نبود مجاهدین بدل شده بود، جدا از مسایل پشت پرده ای که بعدها افشاء خواهد شد، زوجیت و محرمیت وی با رهبری عقیدتی سازمان یعنی مسعود رجوی بود. سازمان در آن ایام درگیرِ بزرگترین مسایل لاینحل خود بود که در این رابطه طی سالهای قبل بارها مسعود رجوی به افسران عراق گوشزد کرده بود که ما با شما تا آنجا رفتیم که با رفتن شما ما نیز خواهیم رفت. این را رهبری سازمان خوب می دانست و صادقانه اعتراف می کرد، که النهایه همان طور نیز شد. با این وجود، رهبری سازمان از روحيات ماجراجویانهٔ صدام حسین آگاه بود و همچنین احتمال می داد که وی در بازی در مقابل آمریکا کم آورده و بازی را خواهد باخت. بنابراین وی می بایست برای نجات از مهلکهٔ عراق چاره جویی می کرد. در آن هنگام، سازمان ضمن دو مشکل بیرونی و درونی، انبوهی از بحرانهای خطی، تشکیلاتی، امنیتی، سیاسی، تبلیغاتی، مالی، نیرویی و غیره را می بایست جوابگو می شد و حل و فصل می کرد.

در حیطه سیاسی و بیرونی، می بایست زمینه ای را می ساخت که پس از شکست استراتژی نظامی در عراق، دوباره به راحتی به دنیای سیاسی و فرانسه نقل و مکان نماید. در این رابطه همچنین می بایست سعی می کرد تا از لیست گروههای تروریستی اتحادیه اروپا که یک سال قبل وارد آن لیست شده بود، بیرون بیاید.

در عراق نیز می بایست تا آخر خط نظامی پیش می رفت و بن بست لاعلاج را به نیروهایش در عراق و حامیانش در ایران و خارج از عراق، به عینہ نشان می داد. بنابراین، وی می بایست در شرایط شکست بعث عراق، وارد جنگ ماجراجویانه و انتحاری در مصاف با رژیم ایران می شد تا از حیث خطی، راهی به سمت غرب بیابد.

با وجود این که در فروردین سال ۱۳۸۲ و در گرماگرم جنگ متحدین علیه عراق، شرایطی پیش آمده بود تا مسعود رجوی مبتکر استراتژی "جرقه و جنگ" در عراق، جنگ عاشوراگونه خود را علیه رژیم ایران به پیش برده و خیل نیروهایش را جهت مظلوم نمایی قربانی کند، این خط، به دلایل زیادی منجر به شکست شد که یکی از آن دلایل، افشاگریهای اعضای جداسده از مجاهدین و اعترافاتشان در خارج از کشور و کشورهای اروپایی علیه این مقاصد نظامی مجاهدین بود. دوم، بالاطبع حمله نظامی آمریکا به پایگاههای نظامی مجاهدین بود که هر گونه تحرک، جابجایی و مانور نظامی شان را در نطفه خفه کرد.

شرایط جدید، یعنی فروردین سال ۱۳۸۲ به مراتب خطرناکتر و شکننده تر از شرایط فروردین سال ۱۳۷۰، شرکت مجاهدین خلق در جنگ داخلی عراق بود. در آن سال، مجاهدین خلق پس از پیروز شدن بر اکراد شورشی، به امتیازات کلان نظامی و مالی در عراق دست یافتند، ولی پس از عبور از فروردین سال ۱۳۸۲، همه امتیازات نظامی و مالی شان را که طی سالها در عراق به دست آورده بودند، یک شبه از دست دادند. آنان در این سرفصل، بحرانی ترین سالهای عمر سازمان شان را به چشم دیدند. ضربات نظامی، سیاسی، امنیتی، مالی و غیره را از بالا تا پایین سازمان، متحمل شدند و به سبک همیشگی به دنبال این بودند که با بحران سازی های مضحک و خطرناک خارجی، اولاً شکست را به گردن مخالفین داخلی شان بیاندازند و نه اشتباهات رهبری سازمان و سهم کشورهای عراق و آمریکا؛ دوم این که از طریق بحران سازی فرعی، بتوانند مهار اوضاع به ویژه بحران نیرویی را در غیاب راه حل بدون جنگ، دوباره به دست بگیرند. این راه حل خطرناک، فرمان قتل ۲۵ تن از اعضای نارضی مجاهدین در کشورهای اروپایی بود که این فرمان رهبری را مریم

عضدانلو می بایست به پیش می برد تا از طریق زهرچشم گرفتن و ترساندن اپوزسیون، ضمن در لاک دفاعی بردن اپوزسیون برون مرز ایران و مخالفین و اضعادش در خارج از کشور، زبان اعتراض منتقدین داخلی را ببرد و مهار نیرویی را دوباره به دست گیرد. مریم عضدانلو، در کنار ماموریت نظامی فوق، چند ماموریت دیگر بحران سازی در کشورهای اروپایی و چندین ماموریت دیگر مالی و نیرویی و سیاسی را در برنامه کار خود داشت که یکی حمله به سفارتخانه های رژیم جمهوری اسلامی در کشورهای اروپایی بود و دیگری نقل و انتقال پولها و اطلاعات و فرماندهانش از عراق به فرانسه بود و در راس همه ماموریتش، می بایست با امکانات نیرویی، مالی، اطلاعاتی و سیاسی اش، رهبری سازمان را از مهلکه عراق نجات می داد و وی را به فرانسه منتقل می کرد.

با دستگیری مریم عضدانلو در تاریخ ۱۷ ژوئن در حومه پاریس که این راپورت توسط جاسوسی به نام مرضیه باباخانی، عضو فعال مجاهدین خلق در دستگاه امنیت فرانسه، انجام گرفت، تمامی نقشه های از قبل چیده بر باد رفت. نقشه ترورهای ۲۵ نفره توسط سازمان امنیت فرانسه و روزنامه فیگارو افشاء شد، فرماندهان سازمان به زیر ضرب رفتند، شیوه های پول شویی افشاء و رد یابی شد، بحران سازی از طریق حمله به سفارتخانه های ایران کنسل شد، حمل و نقل رهبری سازمان و جابجایی اسناد و مدارک، منتفی شد و شکست پشت شکست برای مجاهدین خلق پیش آمد. در نتیجه این شکست بزرگ یعنی دستگیری خانم مریم عضدانلو و تصمیمات نظامی و سیاسی اش بود که رهبری سازمان، سریعاً از اردن به عراق رفته و خود را تسلیم مقامات نظامی آمریکا کرد تا با پشت کردن به قول و قراری که با رژیم بعث عراق بسته بود، حداقل از حیث فیزیکی، خود و سازمانش را نجات دهد و فرصتی برای بازسازی تنمه سازمانش بیابد.

پس از ضربه به راس سازمان در فرانسه، سازمان در واکنشی هیستری، از یک طرف حساب می کرد اگر با حداکثر خشونت و شانتاژ وارد کارزار نشود احتمال استرداد مریم عضدانلو به تهران می رود، دوم این که قدرت نمایی جدید شاید مفری برای باجخواهی از غریبهها به ویژه دولت فرانسه باشد.

به هر حال واکنش سازمان در مقابل دستگیری رهبرش مریم عضدانلو، ۱۰ مورد خودسوزی اعضاء و فعالین این گروه بود که به مرگ ۳ تن از آنان منجر شد. این واکنش و باجخواهی، سود و زیانی برای سازمان داشت. اگر چه در کوتاه مدت، سود نصیب سازمان شد و آنان به این سود راضی شدند و توانستند مریم عضدانلو را پس از دو هفته اسارت، از دست قانون و عدالت فرانسه رها کنند، اما زیان سازمانی به مراتب بیشتر از حسابهای معمول رهبران سازمان بود. دولت فرانسه و بسیاری از دولتهای کشورهای غربی با حساسیتی از موضع تروریستی و فرقه گرایانه، تامل و تحقیقی دوباره بر اهداف و آرمان مجاهدین خلق به عمل آوردند، به گونه ای که وزیر کشور فرانسه مجاهدین خلق را وحشی ترین گروه تروریستی جهان نامید که این تنها یک عکس العمل عصبی و گذرا نبود، بلکه به نگاه و شناخت مجددی بر مواضع و ایدئولوژی مجاهدین در کشورهای غربی بدل شد. مناسبات فرقه گرایانه و تروریستی مجاهدین خلق بر اثر عملیات خودسوزی و انتحار در برابر قانون و عدالت، بر دولتهای غربی و اتحادیه اروپا روشن تر شد و اگر غربیها تا آن روز مردد در تروریست خواندن مجاهدین خلق بودند، پس از حوادث ۱۷ ژوئن بر تمامی ماهیت خطرناک مجاهدین اشراف یافته و به دنبال راه حلها و ابزارهای دفاعی در مقابل واکنشهای تروریستی مجاهدین خلق در کشورهای غربی بر آمدند.

شکستن نمکدان بر سر سفره فرانسه، فرانسویان را هوشیار کرد که اینان نه تنها در فرانسه بلکه در عراق و ایران نیز با میزبانان شان چنین کردند. اینان با روحیات طلبکارانه و باجخواهانه، بیشترین خطر و شانناژ شان متوجه کسانی است که میزبان و کمک کار اینان بوده اند. به این سبب بود که فرانسویان، همانند بسیاری از ممالک غربی، عربی به ویژه عراق و ایران، به این تامل و نظرگاه جدید دست یافتند که در مقابل مهمانی میزبانی می کنند که آن مهمان شبانه روز به دنبال فرصتی است تا کارد را بر پشت میزبان و صاحب خانه فرود آورد.

در نتیجه، انجمن پژوهشی ایران پیوند، در این رابطه و به بهانه دستگیری خانم مریم عضدانلو در سر فصل بحران لاعلاجی که گریبان مجاهدین

خلق را گرفته بود، در صدد بر آمد تا با جمع آوری واکنشها و نقطه نظرات بسیاری از آگاهان و فعالین سیاسی و مسایل مربوط به مجاهدین خلق، دین خود را به جامعه سیاسی و فرهنگی ایرانی ادا نماید. □

چرا خوشحالم؟

رضا اسدی

تو شنیده ای که مریم رجوی به همراه ۱۶۵ تن از مجاهدین توسط پلیس فرانسه دستگیر شده اند؟ به جای نوشتن احساس خودت در این رابطه، نشستی داستان زنک هلندی را مینویسی؟ متوجه هستی که دو نفر از فرزندان ما هم ممکن است جزء دستگیر شده ها باشند؟

غرق در تفکر در وسط سالن بزرگ شرکت باطراف نگاه میکردم.

یوهان را دیدم که بطرف من میآید.

شروع به غر زدن کردم و با ناراحتی به او گفتم، درسته که تو رئیسی

اما به حرف من هم گوش بده. ساختمان این شرکت خیلی کهنه و قدیمی است.

من همه تلاشم را کرده ام تا آن را زیبا و مناسب برای یک فروشگاه کنم. ببین

بیرون و درونش کاملاً نظافت و رنگ شده است اما تغییر چندانی به نظر نمی آید.

اصلاً مثل این است که تو بخواهی یک پیر زن هشتاد ساله را بزک کرده و به

جای یک عروس جوان به کسی قالب کنی. خوب مرد حسابی این که امکان ندارد.

امیدوارم که این اصطلاح فارسی برای شما هلندی ها هم قابل فهم باشد. پیشنهاد

میکنم که به فکر یک ساختمان نو ساز باشیم.

با اشاره به خانمی که نزدیک یوهان ایستاده بود پرسیدم، این خانم

کیست؟ همکار جدید است؟

یوهان با لبخندی گفت، ایشان متخصص در انجام دکور(تزئین) و دقیقاً

کسی است که ما نیاز داریم. از این پس هیچ لازم نیست که تو خودت را نگران

زیبائی این شرکت کنی، ژاکلین خودش همه چیز را انجام خواهد داد. او به تو

ثابت خواهد کرد که زن هشتاد ساله نیز عروس زیبایی خواهد شد.

پس از مختصر تبادل نظر ژاکلین بدنبال تهیه مواد مورد نظر برای انجام اهداف خودش رفت و من همچنان دلخور روی مبل لم دادم و روی لغت تزئین و یا دکور فکر میکردم.

آن خانم دکوراتور هم بنظرم مشابه همان رفورمیست ها و یا اصلاح طلبانی آمد که از جنبه های مختلف در سیاست با آن ها مواجه شده ام.

من در روابط اجتماعی و سیاسی تا کنون رادیکال و یا چپ گرا بوده ام. به نظر من زمان استفاده از هر چیزی که کهنه شده است و نگهداریش برای جامعه انرژی گیر و مایه دردسر است، گذشته است و باید برچیده و سیستمی نوین و جدید جایگزینش شود. مثلاً دوران سلطنت و پادشاهی گذشته است و سیستمهای حکومتی جدید جایگزین آن شده اند. پس دیگر این طور رژیم ها حتی بصورت سمبولیک هم مایه معطلی و معضل جامعه هستند. دیگر آن ها مورد پذیرش قشر آگاه جامعه نیستند. در ایران هم مردم از رژیم اسلامی متنفر شده اند. پس این رژیم با عقایدش باید کنار بکشد و مردم را به حال خود بگذارد تا انتخاب آزادانه ای برای شیوه حکومت خودشان بنمایند. رفورمیست ها و اصلاح طلبانی مثل محمد خاتمی، مجاهدین و غیره نیز کلاشان پشم ندارد و ول معطل هستند. آن ها نیز در اساس از یک روش و طرز تفکر تغذیه میشوند که برای جامعه ما هیچگونه نوآوری ندارند.

به نظر من باید تمامی این روشها و مغزهای کهنه جای خودشان را به مغزها و نوآوری های مدرن و جدید بدهند. در اصل حیف از وقت و انرژی است که صرف اصلاحات و رفرم میشود.

به همین علت هم من از رفتار لیبرالی یوهان هلندی خسته و در فکر پیدا کردن راه نجاتی بودم.

پس از ساعتی ژاکلین به طرفم آمد و گفت، بیا یک نگاهی ببینداز بین کارم را میپسندی؟

اول به لحن دوستانه اش گوش دادم و سپس نگاهی به سر و وضعش انداختم. بنظرم یک خانم با شخصیت و مرتبی آمد. از آن نمونه خانم های اروپائی بود که با فرهنگ و سنت ما هم مطابقت میکرد.

همراهش رفتم و وارد محوطه ورودی فروشگاه شدیم. بقدری قشنگ آن محل را تزئین کرده بود که من متعجب ماندم. بعضی از مشتری ها انگشت به دهان وارد فروشگاه میشدند و میگفتند، ما اصلاً فکر نمی کردیم که فروشگاه به این زیبایی در این شهر وجود داشته باشد.

اکنون پنج سال می گذرد و ژاکلین همچنان با هنر خودش شرکت ما را به صورت زیبایی حفظ کرده است و هر بار به شیوه ای جدید آنرا تزئین میکند. او نه تنها در این کار هنرمند است بلکه در امورات اجتماعی بخصوص کمک به پناهنده ها و کارهای اجتماعی دیگر دست دارد.

یوهان برای ساختن یک شرکت جدید اقدام کرد و من از ژاکلین آموختم که مقداری هم رفورمیست و یا اصلاح طلب باشم اما همچنان روی موضع خودم هستم که رژیم اسلامی باید برود.

مشغول نوشتن داستان فوق به زبان هلندی بودم که همسرم با فرزندم وارد اطاق شدند تا برای آزمایش دوربین مدرن و جدیدی که خریده بودند، عکسی هم از من بگیرند. به محض اینکه نظر همسرم به جملات هلندی در روی صفحه کامپوتر افتاد پرسید، باز با این خط اعجوب و معجوب چی داری مینویسی؟

یک داستان در رابطه با یک خانم هلندی و با همین سر تیتیر مینویسم. تو شنیده ای که مریم رجوی به همراه ۱۶۵ تن از مجاهدین توسط پلیس فرانسه دستگیر شده اند؟ به جای نوشتن احساس خودت در این رابطه، نشستی داستان زنک هلندی را مینویسی؟ متوجه هستی که دو نفر از فرزندان ما هم ممکن است جزء دستگیر شده ها باشند؟

آره متوجه هستم. میدانم که اگر این هلندی ها و فرانسوی ها و غریبه های دیگر به میلیون ها ایرانی پناهندگی نداده بودند، الان این چند میلیون هم بدست همین جانیان رژیم اسلامی و مجاهدین کشته شده بودند. ما و فرزندانمان نیز به آمار کشته شدگان بدست یکی از این دو گروه اضافه شده و یا میشدیم.

بله من هم مثل تو عجیب خوشحالم که فرزندانمان از تحت ایدئولوژی و زندگی فرقه ای مجاهدین در آمدند و در عراق تحت نظر آمریکا و یا در پاریس

تحت کنترل دولت فرانسه هستند. مطمئناً بدین ترتیب فرزندان ما احتمال زنده ماندنشان بیشتر از ماندن در درون گروه تروریستی مجاهدین و یا افتادن به دام رژیم اسلامی است. این عجیب نیست که یک سیستم غلط و نامردمی انسان را به جایی برساند که ترجیح بدهد تحت نظر خارجی باشد تا هموطن خودش؟

من خیلی تعجب میکنم وقتی که گروه‌ها و سیاسیون ایرانی را میبینم که در این طور مواقع چشمشان را بروی واقعیات و عملکردهای مجاهدین و رژیم اسلامی میبندند و فقط از زاویه احساسات ملی گرائی و یا حمایت از پناهنده به دفاع از آنها بر میخیزند. این گروه‌ها یا خودشان هم باید مثل مجاهدین دور از جامعه و در ایزوله قرار گرفته باشند و یا نا آگاهانه این اقدام را میکنند. در این صورت باید منتظر عواقب وخیم آن هم باشند و بیشتر احساس مسئولیت کنند. چرا که مجاهدین به محض بیرون آمدن از این مهلکه و بنا بر خصلت ذاتی اشان مجدداً به آن‌ها حمله و هتاک‌ی خواهند کرد. با این حمایت‌ها شما جنبش مردمی را به عقب خواهید انداخت. این درست نیست که ما چشمان را ببندیم و فقط به دلیل اینکه این فرقه‌ها هموطن ما و یا پناهنده هستند اعمال غیرانسانی و جنایت‌هایشان را نادیده بگیریم. چرا از اشتباهات گذشته خودتان عبرت نمیگیرید؟

نا امیدی مجاهدین

از: مغدی اعلم

ترجمه: داوود حجازی

سازمان مجاهدین تشکیلاتی است که بشدت نظامی شده است، با کیش شخصیت و حشمتناک رهبر. ارتشی متشکل از اعضای که برای پیروزی ایده آل‌های خود از هیچگونه عملی مضایقه نمی‌کنند. مجاهدین خلق، گروهی از اپوزیسیون ایران، که به اسلام لائیک و سوسیالیست معتقدند، در دو سال اول انقلاب خمینی که در سال ۱۹۷۹ به پیروزی رسید، فعال بودند. [اما] آنها از سالها پیش در بحرانی عمیق بسر می‌برند. دستگیری اخیر رییس مریم رجوی و بخصوص ضبط اموال آنان، از سوی اعضاء بمثابه تیر خلاص درک شده است. خودسوزی دهها عضو [این سازمان] همانند شمع‌هایی انسانی در رم، پاریس، لندن و برن نمایانگر ناامیدی عمیق کسانی است که فکر می‌کنند همه چیز را از دست داده‌اند. نه فقط رؤیای کسب قدرت سیاسی و سرنگونی رژیم آیت‌الله‌ها، بلکه بطور روشنتر، امکان مادی ماندن در سرزمین تبعید و چشم انداز عینی بازگشتن و در آغوش گرفتن میهن.

مجاهدین خلق در چنین شرایط فکری بسر می‌برند همانند رهبرشان مسعود رجوی، شوهر رییس جمهور مریم، که مرکز سازمان مجاهدین در آورس -سور-اویس (Auvers-sur-Oise) را بازسازی کرد.

سال ۱۹۸۲ بود. مسعود به‌مراه رییس جمهور آن‌زمان ابوالحسن بنی‌صدر برای گریز از دستگیری و حکم اعدام، که از طرف رادیکال‌های وابسته به آیت‌الله خمینی صادر شده بود، از ایران فرار کردند. فرانسه آنها را پذیرفت. همانسان که سه سال پیش از آن به امام پیر تا زمان بازگشت پیروزمندش به ایران در سال ۱۹۷۹ پناه داده بود. به‌رحال، در حومه ثروتمندنشین پاریس، با

ویلاهای بسیار قشنگ و محصور در فضایی سبز، پادگانی نظامی که توهینی به هرگونه هنر و طبیعت بود سربر آورد. به دستور مسعود دیوارهای بلندی همراه با برجهای دیدبانی ساخته شدند. بر روی چمن انگلیسی باغ قرارگاه‌هایی با قطعات پیش ساخته برای اقامت نگهبانان برپا گردید. آنها [نگهبانان] کاملاً اونیفورم نظامی داشتند و اسلحه بدست با گامهای اردکوار قدم رو میرفتند، گویی در جنگ بودند. همه این برنامه‌ها در نزدیکی پاریس اتفاق می‌افتاد؛ یک دولت غیرقانونی در دولت حقوقی که به آنها پناه داده بود. این بنای نظامی بود که مغز اعضاء را مسخ میکرد. برای اعضای امید از دست داده پس از ترک ایران آیت‌الله‌ها، سازمان مجاهدین خلق هم ایده‌آل و هم نان بود و هم تجسم جسم و روح‌شان.

فقط با درک این مسئله میتوان اقدام نهایی کسی که برای اعتراض به دستگیری مریم رجوی دست به خودسوزی میزند را فهمید.

از طرف دیگر پناه بردن خانم رجوی به پاریس بعد از آنکه در اواسط سالهای هشتاد به‌مراه همسرش مجبور به ترک خاک فرانسه شد، تعجب برانگیز است. در پی ملاقات مسعود و وزیر خارجه وقت عراق طارق عزیز در همین خاک فرانسه بود که رهبری مجاهدین به عراق انتقال یافت و پایگاه‌های اصلی آنها در این کشور برقرار گردید. امروز بعد از شکست صدام، حدود پنجهزار از اعضاء و خانواده‌های آنها در پایگاه اشرف در صد کیلومتری شمال بغداد ایزوله شده‌اند.

آنها مجبور شدند اسلحه‌های سنگین خود را تحویل دهند. برای سرنوشت آنان هنوز تصمیمی گرفته نشده است. یقیناً سرنوشت خوبی در انتظار آنها نیست. ایالات متحده آنها را در لیست سازمانهای تروریست قرار داده است. در حال حاضر هزاران عضو این سازمان از آن بیم دارند که تبدیل به کالایی برای معاوضه در مذاکرات آمریکا و جمهوری اسلامی شده باشند. این نگرانی‌ها و تردیدها بر ناامیدی مجاهدین می‌افزاید.

شنبه ۳۱ خرداد ۱۳۸۲

شانناژ، سیره مبارکه سازمان مجاهدین خلق

نادره افشاری

تا این لحظه که این متن نوشته می‌شود، دست کم شش تن از اعضای ایدئولوژیک سازمان مجاهدین در اروپا خود را به آتش کشیده‌اند. یکی از این فریب خوردگان عقیدتی نیز جانش را در راه رهبر عقیدتی‌اش از دست داده است. طرفه این که ما باید به عنوان هموطنان این تروریست‌ها، این صحنه‌های دلخراش را در قرن بیست و یکم و در اروپای مرکزی و در دنیای متمدن و مدرن شاهد باشیم و از این همه خشونت نهادینه شده در وجود این جماعت بر خود بلرزیم.

سازمان مجاهدین از همان آغاز بنیانگزاری‌اش از این شیوه استفاده‌ها کرده و بهره‌ها برده است. در سال هزار و سیصد و شصت و شش، بیست نفر از اعضای این سازمان را دولت آن زمان ژاک شیراک دستگیر کرد و به کشور افریقایی گابن تبعید کرد. مجاهدین در آن دوران که شانزده سالی از این روزها فاصله دارد، توانستند با شانناژ و اعتصاب غذا و کلی زد و بند پشت پرده، نیروهایشان را دوباره به کشور فرانسه بازگردانند و شانزده سال دیگر هم از امکانات و دموکراسی و آزادی‌های شهروندی در کشور فرانسه استفاده‌ها بکنند و برای حذف مخالفینشان در درون ایران و در درون روابط سازمانی‌شان، به ترور و کشتار و زندان و شکنجه دست بزنند. شانزده سال تمام پس از آن اعلام خطر، بازهم بنا بر رهنمود آدولف هیتلر، از دموکراسی برای بر پا کردن جو رعب و وحشت و برای ترور و کشتار و فحاشی و ترور شخصیتی استفاده‌ها کردند و این روند را با همان شیوه تا کنون هم ادامه داده‌اند.

بارها نوشته‌ام که من از کشتار و خشونت به شدن متنفرم. از کشته شدن هیچ‌کسی هم خوشحال نمی‌شوم. با اعدام و ترور هم در هر شکلش

مخالفم. اما پاک کردن صحنه‌ی جهانی از جریان‌های تروریستی‌ای که همچنان بر تکرار این شیوه‌های عقب افتاده پافشاری می‌کنند، از آرزوهای سال‌های آگاهی یافتن من است.

این سازمان بر اساس خشت کجی که بنیانگذارانش گذاشته‌اند، سیره‌ی مبارکه‌ی شانناژ و ترور و حذف فیزیکی و شخصیتی را ادامه می‌دهد و توجه ندارد که این رفتار، به جای اینکه ایشان را در موضع مظلوم و امام حسین بنشانند، دگماتیسم و خشونت جاری در وجود این نفرت را به نمایش می‌گذارد و انسان متمدن را به وحشت می‌اندازد.

این سازمان در تمام این بیست و دو سال حضورش در غرب، نه تنها نتوانسته و اساساً نخواست است از قوانین مدرن و روابط اجتماعی موجود در غرب بهره‌ای بگیرد، بلکه روز بروز هم در پیله‌ی تنگ انقلاب‌های ایدئولوژیکش خود را بیشتر و بیشتر گرفتار کرده و به موجود ترسناکی تبدیل شده است.

من به عنوان یک ایرانی که این روابط وحشیانه‌ی موجود در این جریان عقیدتی/ایدئولوژیک را از درون می‌شناسم و خود نیز زمانی گرفتار این گرداب وحشت و ترور بوده‌ام، می‌خواهم بر خلاف لبخندهای ژوکوند خانم مریم قجر عضدانلو(رجوی) رسماً اعلام کنم که از زمانی که این خانم به حلقه‌ی رهبری سازمان مجاهدین وارد شده است، این جریان از شکل یک حزب و گروه سیاسی به یک سکت بسته‌ی فرقه‌ای و مذهبی تقلیل و تخفیف پیدا کرده است. فرمان آتش برای چند عملیات نظامی سازمان را این خانم داده است. دستور ترور درون سازمانی نفر دوم سازمان، علی زرکش را در سال شصت و سه این خانم داده است. نفرت معترض در درون این سازمان با فرمان این خانم به زندان افتاده‌اند، به اردوگاه رمادی تبعید شده‌اند، به زندان وحشتاک ابوغریب تحویل داده شده‌اند و بسیاری جنایت‌های دیگری در همین راستا.

اگر بتوان در مثلی که مناقشه‌ای هم در آن نیست، مسعود رجوی را به لنین این جریان عقب افتاده تشبیه کرد، خانم رجوی استالین این سازمان است و به همین دلیل هم فرد بسیار خطرناکی است. این خطر نه برای نیروهای حکومت اسلامی و نه تنها برای ما جدا شدگان از این جریان که خطری اساسی و کیفی

برای ملت ایران و در خارج از کشور هم خطری اساسی برای تمدن و مدنیت و غرب است. خانم رجوی را می‌توان تنها با اسامه بن لادن رهبر تروریست‌های سنی مذهب اسلامی مقایسه کرد. نفراتی هم که خودشان را برای ایشان به آتش می‌کشند، افراد خطرناکی هستند که تنها با محمد عطا مسؤل گروه تروریست‌های یازده سپتامبر قابل مقایسه‌اند.

من واقعاً نمی‌توانم تصور کنم که سرسپردگی، انسانی را به جایی بکشاند که بدن خودش را و جان عزیزش را که تنها سرمایه‌ی انسانی اوست، برای یک باور کهنه و عقب افتاده به آتش بکشد، تا دنیای غرب را دچار ترس و واهمه سازد.

البته چون غرب این روزها دیگر در فاز جدیدی از مناسبات جهانی به سر می‌برد، دچار شانتاژ نخواهد شد، چنان که شانتاژهای باصطلاح صلح طلبانه‌ی هواداران صدام حسین و اسامه بن لادن، پیش از آغاز حمله به عراق نیز نتوانست کمکی به این جماعت بکند. البته این عقب افتادگان توانستند در سرفصلی در کنار نیروهای به واقع صلح طلب و اومانیست غربی قرار بگیرند و از ایشان استفاده‌ها بکنند؛ اما تجربه نشان داد که دیگر بجز ما ایرانی‌های دچار بیماری عاشورا، کس دیگری در دنیای متمدن، فریب این گونه شانتاژها را نخواهد خورد.

انگشت شمار اومانیست‌های اپوزیسیون حکومت اسلامی هم باید توجه کنند که در دام فریب مظلوم نمایی‌ها و شانتاژهای این سازمان نیفتند و از ایشان حمایتی نکنند.

این جماعت کلی خلافکاری در کشورهای انجام داده است که به ایشان پناه داده‌اند. از اعتماد و از انسان دوستی غربی‌ها برای صدور تروریسمشان به درون کشور استفاده‌ها کرده‌اند. از پول و امکانات غرب برای به شکست کشاندن ایران در جنگ بین ایران و عراق استفاده‌ها کرده‌اند. در این جنگ خانمانسوز در کنار مهاجم متجاوز عراقی، هشت سال تمام با دولت و ارتش صدام حسین همراهی و همکاری نظامی/اطلاعاتی/امنیتی کرده‌اند. کودکان مجاهدین را که پدرها و مادرهاشان را خودشان به کشتن داده‌اند، دسته دسته در سنین پائین و

به عنوان گوشت دم توپ و با جعل و تزویرهای بسیاری به عراق بازگردانده و ایشان را به دلیل اعتراضاتشان به بند کشیده‌اند. در خیابان‌های غرب، از احساسات مردم غرب استفاده‌ها کرده‌اند و از ایشان اخاذی‌های چند میلیونی کرده‌اند، اما نه برای این که به کودکان آواره‌ای که مدعی کمک به ایشان بوده‌اند، کاری انجام دهند؛ بلکه برای خرید اسلحه و امکانات نظامی برای ترورهای گوناگون و به بن بست کشاندن مبارزات قانونی ملت ایران.

این سازمان پس از این در سال شصت از سوی سید روح الله خمینی پس زده و کنار گذاشته شد، به ترورهای انتحاری سردمداران حکومت اسلامی دست یازید. تاریخ این سازمان پر است از فجایعی که تنها از ترور و کشتار و شکنجه و حذف فیزیکی حکایت دارد.

من به عنوان یک ایرانی و با امید به پیروزی جنبش دانشجویی صلح طلبانه‌ی درون کشور، از هموطنان عزیزم می‌خواهم فریب شانتاژهای این سازمان را نخورند. البته می‌توان برای نجات جانیشان اقدام کرد؛ ولی نه این که در دام شانتاژشان گرفتار آمد و برای این گونه رفتارهای عقب افتاده‌شان در غرب، بهایی قائل شد. آینده نشان خواهد داد که اگر کشور فرانسه در بیست و چهار سال پیش از این در دام خمینی و نیروهای هوادار و واپس گرای او گرفتار آمد و افتضاح تاریخی سال پنجاه و هفت را دامن زد، در این سرفصل ویژه، دستگیری سران این جریان و حذف ایشان از صحنه‌ی سیاسی فعلی مبارزات دانشجویی ملت ایران، یکی از خدمات برجسته‌ی کشور انقلاب کبیر (فرانسه) به ملت ایران است و باید قدر آن دانسته شود. اگر این کشور در بیست و چهار سال پیش از این هم دست و پای سید روح‌الله خمینی را می‌بست و اجازه‌ی فعالیت به او نمی‌داد، ما امروز مسیر دیگری را در همراهی با جامعه‌ی متمدن جهانی طی می‌کردیم. با این توجه که بسیاری از معادلات بین‌المللی در این بیست و چند سال به کلی تغییر کرده است.

با احترام به مبارزه‌ی آزادی‌خواهانه‌ی نیروهای آزادیخواه و صلح طلب.

مجاهدین، پایان غم انگیز یک رویای دردناک

مزدک بامدادان

نیاکان ما بر این عقیده بودند که روان درگذشتگان در روزگاران سختی و تنگی به سرکشی زندگان می‌آیند. روان در گذشتگان سالهای شصت تا شصت و هفت، چند روزی است که رهایم نمی‌کنند.

دستگیری اعضای ارشد سازمان مجاهدین خلق در فرانسه شاید که آخرین پرده از تراژدی دردناک سرگذشت بخشی از نسل ما باشد، نسلی که اقیانوس صداقتش را به پای کسانی ریخت، که قلبشان گنجایش کوزه شکسته‌ای را هم نداشت.

نسل من، یعنی همه‌آنهايي که بلوغ ذهنی و جسمی شان را در کوران انقلاب تجربه کردند، دیگر حسابی با تاریخ ندارد، که ما به هر ندائی، از هر کجای این سرزمین آهورائی که برخاست و از هر حلقومی که بدر آمد، پاسخ گفتیم، و جانانه پاسخ گفتیم، چه آنروز که به انقلابمان خواندند، چه آنزمان که بنا بود بنیاد ستم نوپا را برکنیم و پا به جاده‌ای بگذاریم که قرار بود ما را به جامعه‌ای بی طبقه رهنمون شود و چه آنزمان که دشمن بیگانه خاک پاک میهن را اشغال کرده بود، هر بار و هر بار که خواندندمان، جان عزیزمان را - که چیزی بجز آن نداشتیم- در کف گرفتیم و در رفتن سر از پا نشناختیم.

و امشب بیست و دو سال پس از سی خرداد شصت، چهره خندان احمد، مرتضی، حمید و شاهرخ تنها یادگاری است که برایم از آن سالهای فوران شور و فقدان شعور باقی مانده است و امشب که این زخم کهنه و چرکین با دیدن صحنه دستگیری مجاهدین و خود سوزیشان سر باز کرده است، میدانم که هرگز نخواهم بخشیدشان.

انقلاب بهمین، نسل مرا از ساحل امن روزمرگی به کام توفان پر تلاطم
پرسش و پویش پرتاب کرد و همه ما بی آنکه بدانیم چرا، بناگاه "سیاسی" شدیم.
سیاسی شدیم برای آنکه فعالیت سیاسی، سه گزینه ویژه سنی ما را توأماً
ارضاء میکرد: گزینه اعتراض، گزینه عدالتخواهی و گزینه ماجراجویی، و ما در
همین سطح آمادگی ذهنی برای فعالیت اجتماعی داشتیم: فروختن روزنامه‌ای،
پخش اعلامیه‌ای، شرکت در تظاهراتی و گاه هم زد و خوردی و پرتاب سنگی و
آجری. اوج فعالیت فکری ما این بود که روزنامه‌ای در دست بگیریم و تحلیل
سیاسی سازمانمان را خط به خط بخوانیم و از بر کنیم، مبادا که در بحث از
حریفمان پس بیفتیم.

و در همین حال و هوا، سی خرداد رسید و دستی روزنامه‌ها و
اعلامیه‌ها را از دستمان گرفت و سلاح مرگباری در آن گذاشت و از تک تک ما
خواست که دشمنان خدا و خلق خدا را بکشیم، از شاه‌رخ، که قناری پرورش
میداد، از حمید، که میتوانست ساعتها به تماشای چرخ زدن کیبوترهای جلدش
بنشیند، از احمد، که هیچ کاری را بیشتر از آب دادن به گلدانهای شمعدانی
مادرش، در حیاط آن خانه قدیمی‌شان، دوست نداشت، از مرتضی که سنتور
میزد و بالاخره از من که همان روزها هم در اعماق ذهنم شرمنده این بودم که
چرا در کودکی یکبار دست و پای گوسفندی را که داشتند ذبح میکردند گرفته
بودم.

حمید و مرتضی یک هفته بعد از سی خرداد اعدام شدند. رهبری
سازمان بی آنکه چاهی کنده باشد منار را دزدیده بود: یک هفته بعد از اعلام
جنگ مسلحانه، سازمان هنوز هیچ پناهگاهی برای میلیشیا از جان گذشته اش
نداشت، حمید و مرتضی که سر پناهی نداشتند، شام آخر زندگی کوتاهشان را
در پیاده رو خیابان سلسبیل، میان دو سطل بزرگ زباله به سر آوردند.

قامت بلند شاه‌رخ روز پنجم مهر ماه به روی آسفالت داغ خیابان
فردوسی افتاد. یک ساعت پیشش با هم دیده بوسی کرده بودیم و برای آنکه به
همدیگر قوت قلبی داده باشیم، بر سر اینکه کدامان زودتر در راه خدا و خلق

شهید میشویم، شرط بسته بودیم، چه کسی میدانست که من آن شرط لعنتی را در کمتر از یک ساعت خواهم باخت؟

فردای آنروز احمد را هم برای اولین بار از دست دادم، او میخواست با ایمانش بماند و من میخواستم شک و تردیدم را بردارم و بروم. دیده بوسی کردیم و چهره خندان احمد تنها چیزی بود که از سازمان برایم بیادگار ماند، احمد را در اعدامهای سال شصت و هفت برای بار دوم، و اینبار برای همیشه از دست دادم.

فراموش کردن سازمان مجاهدین در این سالهای تبعید، کار آسانی نبود: رهبری سازمان به هر ترفندی که بود نام خود را بر سر زبانها می انداخت و من هم به یاد و حرمت چهار عزیز جانباخته ام، سرنوشت این جریان را دورادور دنبال میکردم و هر چه از آن سالهای شوریدگی و سودا سری دورتر میشدم، بیشتر به این نتیجه میرسیدم که دست رهبری سازمان و در رأس آن رجوی، کمتر از خمینی و خامنه‌ای به خون فرزندان دلیر ایران زمین آغشته نیست.

هر چه بود، نسل من در آرمانخواهی بی چشمداشتش گوی سبقت را از همه همگنان ربود و برایش چیزی نماند، جز آنکه بسراید:

خنک آن قمار بازی، که بباخت هر چه بودش

بنماندش هیچ الا، هوس قمار دیگر

و برای من، تنها چهره خندان احمد مانده است و این دعای نقش بسته

بر کتیبه بیستون:

خداوند دروغ، دشمن و خشکسالی را از ایران زمین بدور دارد.

جمعه ۲۰ خرداد ۱۳۸۲

من هم محکوم می‌کنم ولی نه دستگیری مجاهدین

را

بلکه موضع گیری فرصت طلبانه شما عالیشانان را

اردشیر برهیزگاری

در رابطه با دستگیری اعضای باند تروریستی و ضدانسانی فرقه رجوی، این روزها موضع گیریهای نابخردانه ای مشاهده میشود که بیانگر ناآگاهی، فرصت طلبی و موج سواری افراد و گروههایی است که این مواضع غیراصولی را اتخاذ می‌کنند. در این موضع گیریها، دستگیری اعضای جنایتکار فرقه رجوی محکوم و با آنان اظهار همدردی شده، از چه موضعی معلوم نیست. زیرا رجوی و سایر مسئولین رهبری کننده سازمان مجاهدین از جمله خانم مریم عضدانلو پرونده ای جز جرم و جنایت علیه انسان و انسانیت نداشته و ندارند و از کتیف ترین و غیر اصولی ترین شیوه ها برای رسیدن به اهداف قدرت طلبانه خود استفاده کرده و می‌کنند.

این حمایت از چه کسانی است و چه معنایی دارد؟ اگر این حمایت به نوعی به مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی برمیگردد، فرقه رجوی جز آب ریختن به آسیاب سرکوب و جنایت همین رژیم و به تعویق انداختن مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران کار دیگری نکرده است و آقای رجوی تنها سرمایه اش را خون میداند و لابد از رژیمی که این سرمایه را در اختیار ایشان قرار داده باید بسیار سپاسگذار باشد. کمالین که با انواع روشهای کتیف افراد ناراضی را به عملیات مرزی میفرستاد بعد هم موقعیت آنها را لو میداد تا تیمهای عملیاتی با نیروهای رژیم درگیر شوند و جناب رهبر یک تیر و چند نشان بزنند. اولاً یک

اطلاعیه درگیری صادر کرده و اعلام وجود کند. ثانیاً از دست عضو ناراضی مزاحم خلاص شود، ثالثاً به سرمایه خونس و لیست شهیدان اضافه شود و رابعاً بابت این عملیات از صدام حسین حق حساب دریافت کند.

عالیجنابان! اگر اسم این رذالتها را مبارزه با جمهوری اسلامی میگذارید، باید به شعور عادیتان هم تردید کرد، چه رسد به شعور سیاسی تان. مبارزه را انسانهای صادقی می کنند که پاکبازانه این روزها برای به دست آوردن حقوق ملی و سیاسی خود از شیوه های اصولی و با پرداخت قیمت از جیب خودشان استفاده می کنند نه مانند رجوی از خون یک نسل و پول صدام حسین.

اگر حمایت از پناهندگان است، این سازمان کاری جز اختلال در روند پناهندگی پناهجویان واقعی، کاری نکرده و برعکس برای این که ایرانیان نتوانند پناهندگی بگیرند، در پشت پرده انواع حقه های کثیف را بکار میگیرد تا ایرانیان پناهندگی نگیرند و بعد با وعده و وعیده های مختلف و پیگیری پرونده پناهندگی شان، آنان را در خدمت اهداف ماجراجویانه و چماقداری خود در اروپا و خارج از کشور بکار گیرد (در این رابطه اطلاعاتی موجود است که بعداً به اطلاع هموطنان عزیز خواهد رسید).

اگر صرفاً به دلایل انسانی است، از حضراتی که برای نقض حقوق انسانی سینه چاک میدهند باید سؤال کرد زمانی که سازمان مجاهدین اعضای ناراضی خودش را که بعضاً تا ۲۰ سال با همین سازمان کار کرده و تمام عمر و جوانی خودشان را در سراب به اصطلاح مبارزه با رژیم که با دغلبازی رجوی توهم آن را می پراکند از دست داده بودند، در دسته های ۵۰ نفره تحویل استخبارات و زندان ابوغریب عراق که این روزها گوشه های کوچکی از شرایط وحشتناک این زندانها در معرض دید و قضاوت عموم قرار گرفته می داد و بعد هم عراق به دلیل منافع و معامله امنیتی خودش با ایران، آنها را تحویل وزرات اطلاعات ایران میداد، چرا خفقان گرفته و حتی یک کلمه حرف نزدید. زمانی که همین سازمان کادرهای ناراضی خودش را به مرز برده و رها می کرد و بعد هم به شکلی محل عبور آنان را اطلاع میداد تا دستگیر یا درگیر شوند و تعدادی از این افراد نیز از ترس دستگیری توسط رژیم، با قرص سیانور خودشی کردند،

شما جا بودید؟ زمانی که خبر به قتل رساندن افراد سازمان در زیر شکنجه های وحشیانه شکنجه گران رجوی را شنیدید در کدام سواحل برای خودتان تفریح می کردید که نیازی به موضع گیری در این رابطه ندیدید؟ وقتی خبر زندانی کردن کادرهای ناراضی را شنیدید، ذهن موضع گیرتان کجا گیر کرده بود؟ زمانی که با خمپاره باران کور شهروندان عادی را مورد هدف قرار میدادند و از آن به عنوان عملیات بزرگ نام میبردند، شما حتی فکر این را نمی کردید که در مرز محدودۀ شهر متراکمی مانند تهران، با سلاح منحنی زن نمی توان هدف زد و سلاح منحنی زن اصولاً منطقه زن است، نه هدف زن و این خمپاره پرانی از شهروندان عادی تلفات میگیرد. یا میدانستید ولی حس موضع گیریتان را نگه داشته بودید که تمام نشود و حالا از آن استفاده کنید.

اگر این موضعگیریها فرصت طلبی است که تاریخ در این رابطه بهترین و عادلانه ترین شاهد و قاضی است و سرنوشت فرصت طلبان قبلی باید درس عبرت تان باشد. ولی اگر از روی ناآگاهی است، باید خاطرنشان کرد که اشتباه نکنید، فرقه رجوی و مسئولین آن چیزی جز مشتی مجرم، جنایتکار و نقض کننده ابتدایی ترین حقوق انسانی نبوده و نیستند که با افکار و دیدگاههای مازوخیستی که دارند جز تباه کردن جامعه انسانی چیز دیگری را دنبال نمی کنند. افراد دستگیر شده هم اصلی ترین مسئولین و گروه رهبری مجاهدین هستند که اعضاء و کادرهای پایین را در زیر بمبارانهای آمریکا رها کرده تا کشته شوند و خودشان با پولهای طیب و ظاهر صدام حسین و بدتر از صدام حسین که بخشی از آن در گاوصندوق مهرتابان پیدا شد، راهی اورسورواز شده و جا خوش کرده بودند و هرگز هم جواب نمیدهند که اگر شما با مردم خودتان صادق هستید، چرا این فرار زبوانه را با هر شماره بند انقلاب (شماره بندهای انقلاب را به ۹ و ۱۰ که رساندید بیشترش می کردید) و با هر توجیه مسخره ای هم که بود مثل شارلاتان بازیهای قبلی حداقل به اطلاع عموم نرسانید که مریم مهرتابان رئیس جمهور خود خوانده تان به پاریس هجرت کرده اند تا در آنجا حداکثر فدا کنند.

نخیر آقا جان، اینها فقط جنایتکار، دروغگو و عوامفریبند. این جنایتکاران باید پاسخگوی جرمها و جنایتهای خود باشند. با حمایت از این جنایتکاران و عملکردهای غیرانسانی آنها آبروی خودتان را به حراج نگذارید.

آیا باید به دستگیری اعضای بلند پایه سازمان مجاهدین اعتراض داشت؟

هادی شمس حائری

سازمان مجاهدین در فعالیت دوباره خود پس از خروج از زندان در سال ۱۳۵۷ شمسی، ابتدا موفق شد نام انحصاری خود را از "سازمان پیکار برای آزادی طبقه کارگر" پس بگیرد و سپس در جهت تحکیم موقعیت خویش پرداخت و در این راه از هیچ کاری فروگذار نکرد که همه از آن مطلع اند. این سازمان مبنای فعالیت خود را نه تقویت و آموزش "دموکراسی" در درون خود و بسط و گسترش فرهنگ آن در درون جامعه، بلکه همه هم و غم خود را برای تصاحب سهم بیشتری از قدرت اختصاص داد. این اولین خشت کجی بود که زمینه های انحراف و خیانت را در بنای آینده مجاهدین بوجود آورد. ناکامی مجاهدین برای رسیدن به قدرت آنها را رو در روی رأس نظام یعنی خمینی قرار داد و جامعه را بطور زودرس و بدون آمادگی های اجتماعی به سمت خشونت دولتی سوق داد. ترور های کور مجاهدین برای آمادگی مبارزه مسلحانه توده ای با شکست مواجه شد و تنها حاصل آن اعدام جوانان و به سوگ نشاندن خانواده ها و بهم ریختن سیر طبیعی مبارزه با ارتجاع بود.

الذهایه سیاست های غلط و مخرب، مجاهدین را مجبور کرد به دشمن خارجی و دیکتاتور خون آشام بغداد پناه ببرند و عملیات به اصطلاح سرنگونی را از خاک عراق دنبال کنند. بیش از دهسال تلاش و صرف انرژی و به کشتن دادن جوانان ایرانی اعم از سرباز و نفرات خودی، در پایان، استراتژی مجاهدین با شکست مواجه شد و به دست نیروهای امریکائی، اسیر و خلع سلاح شدند.

سازمان مجاهدین از ابتدای فعالیت دوم خود تا به امروز تا توانسته به جنبش دموکراتیک رو به اعتلای مردم ضربه زده و به رژیم جمهوری اسلامی خدمت کرده است. مبارزات آنان با رژیم نه تنها هیچ دستاورد سیاسی و نظامی در بر نداشته بلکه به دولتهای غربی در معامله با رژیم کمک رسانده و رژیم توانسته با مظلوم نمائی که «خود قربانی تروریسم است» بر تروریسم خود سرپوش گذارده و آن را تحت الشعاع قرار دهد.

سازمان مجاهدین در جریان حمله آمریکا عده زیادی از نیروهای بالای خود و از جمله مریم رجوی را به فرانسه منتقل نمود و بقیه اعضای سطح پائین را در منجلاب عراق رها کرد. آمریکا ابتدا آنان را مورد حمله قرار داد و عده ای از آنان را کشت اما بعد از مدتی به سفارش اسرائیل، آن ها را تحت حمایت خود قرار داد تا علیه جمهوری اسلامی به خدمت گیرد. اما دولت فرانسه با تضادی که با آمریکا دارد، با دستگیری سران مجاهدین به آمریکا دهن کجی کرد تا آمریکا را در نقشه خود شکست دهد. شاید این بار مجاهدین می خواهند وسیله معامله و حل تضاد های دولت های غربی با یکدیگر قرار گیرند، ما چه می دانیم؟!

به هر حال دولت فرانسه در تاریخ ۱۷ یونی به ۱۲ مرکز مجاهدین در حومه پاریس حمله کرد و آنان را با مقادیری پول و مدارک دستگیر نمود.

متأسفانه عده ای که خود را اپوزیسیون رژیم و مخالف جمهوری اسلامی و سیاسی می دانند پس از دستگیری مجاهدین شروع به دفاع از به اصطلاح حق پناهندگی مجاهدین نمودند و پز دموکراسی و دفاع از حق مخالفین خود را سر داده اند. بر خورد با این مسئله بسیار ظریف و پیچیده است باید در این رابطه نه به دام حمایت از مجاهدین بیفتیم که آن ها این حمایت ها را سرمایه خود کنند و جان سالم بدر ببرند و بعد سراغ همین آقایان بیایند و نه به دام جمهوری اسلامی بیفتیم و نه از حق پناهندگی ذره ای کوتاه بیاییم.

اگر ما با محتوا مخالفیم و نه با شکل و یا اشخاص، باید از اضمحلال مجاهدین که ضرر آن ها تا به حال برای همه روشن شده و ضربه هائی که همه اپوزیسیون و جنبش مردم و هم اعضاء و خانواده های آن ها، از مجاهدین خورده اند استقبال کنیم.

دستگیری و حذف مجاهدین فرصت خوبی است تا ما صفوف خود را پالایش کنیم و از توطئه و کارشکنی و به انحراف کشاندن مبارزه توسط مجاهدین رهائی یابیم. زیرا ما تا زمانی که نتوانیم درون خود را پاک کنیم و اپوزیسیون وابسته و اخلاکگر و منحرف را از خود برانیم، محال است بتوانیم در بیرون خود تأثیر بگذاریم. هر کس اصلاح را باید از خود و از خانواده خود شروع کند و سپس به بیرون از خود بپردازد. تا زمانی ما نتوانیم انسجام درونی خانواده اپوزیسیون را برقرار سازیم چگونه می توانیم جامعه را اصلاح کنیم؟ اگر عضوی از اعضای خانواده جنبش فاسد و منحرف باشد چگونه این خانواده می تواند بر همسایه خود تأثیر بگذارد؟!

ما باید اول حساب خود را با ولایت فقیه اعم از حاکم و محکوم، با شکنجه گر اعم از پناهنده یا غیر پناهنده، با انحصار طلب و تمامیت خواه اعم از پوزیسیون و اپوزیسیون، از جاسوس و بیگانه پرست اعم از خودی و غیر خودی، با گروه های خشونت طلب و متجاوز به حقوق انسانها چه ایرانی و غیر ایرانی روشن سازیم و بعد ادعای آزادی خواهی و دفاع از حق محرومان را بیدک بکشیم.

من وقتی خبر دستگیری مجاهدین را شنیدم بسیار خوشحال شدم و آن را نوید پیروزی بر جمهوری اسلامی دانستم. اگر صفوف ما از آلودگی ها پاک شود رژیم خلع سلاح خواهد شد و از این طریق به وحدت نیروهای درون خلقی کمک کرده ایم.

آنها که از حق پناهندگی مجاهدین دفاع می کنند، خبر ندارند که ما در سازمان مجاهدین در عراق چگونه مورد تجاوز قرار گرفتیم و شکنجه و زندان شدیم و ظرف این سال های جدائی از مجاهدین چه کشیده ایم. از حمله و هجوم به خانه هایمان و کتک خوردن در خیابانها و هتک حرمت و اتهامات رنگارنگ و تخریب ماشین و اموال خانه مان و ترس و لرزی که از تهدیدهای تلفنی مجاهدین بر جان ما می افتد. همین چند روز پیش بود که اتومبیل آقای حبیب خرمی را جلو منزلش به آتش کشیدند. ما از دست جمهوری اسلامی به خارج گریختیم و در خارج هم از دست مجاهدین امنیت نداریم. آیا کسانی که از حق پناهندگی

مجاهدین دفاع می کنند، حاضرند از حق پناهندگی ما هم دفاع کنند و از مجاهدین داد خواهی کنند که چرا فرزندان ایران زمین را مورد اذیت و آزار جسمی و روحی قرار دادید؟! پس آزادی در چیست؟ شما بیائید ما را از شر مجاهدین خلاص کنید و امنیت ما را تضمین کنید و بعد به دولت فرانسه و پارلمان اروپا در تروریست خواندن مجاهدین شکوه و شکایت کنید.

اگر دولت های «امپریالیستی» به هر نیتی دزد و تبه کار را بازداشت کنند آیا باید اعتراض کرد؟ مگر همین دولت امپریالیستی آلمان نبود که در دادگاه میکنونوس سران درجه اول رژیم را محکوم و حکم بازداشتشان را صادر کرد. چرا آن کارشان خوب است اما این کارشان بد؟ یک انسان سیاسی باید با خودش صادق باشد.

اگر اعضای سازمان مافیا توسط دولت های اروپائی دستگیر شوند باید دست به اعتراض بزنیم؟ مجاهدین با سازمان مافیا چه تفاوتی دارند؟ تنها چون اپوزیسیون رژیم هستند باید از آن ها دفاع کرد؟ اگر فردا سران رژیم جمهوری اسلامی به عنوان اپوزیسیون دولت آینده ایران به کشورهای اروپائی فرار کردند و پناهنده شدند آیا باید به دستگیری آن ها هم اعتراض کرد؟ آیا مجاهدین (سران مجاهدین) با ایادی جمهوری اسلامی در محتوا و شکل، جز عمامه، چه تفاوتی دارند؟ آن ها پناهنده هستند یا توطئه گر؟ آیا همه ما قبول داریم که مجاهدین تروریست هستند؟ اگر قبول داریم چرا باید از تعقیب و دستگیری فلاحیان و رفسنجانی و... توسط دولت های غربی حمایت کنیم و از تعقیب و دستگیری مجاهدین ناراحت و معترض؟، اگر به صرف ایرانی بودن است پس رفسنجانی هم ایرانی است. خمپاره های مجاهدین جان رفسنجانی و خامنه ای را هدف قرار می دهد، یا جان افراد بی گناه را.

ما تنها می توانیم از حق انسانی مجاهدین در دفاع از خود و داشتن وکیل مدافع در دادگاه لاهه به عنوان شکنجه گر و جنایت کار جنگی دفاع کنیم و لا غیر.

در راه مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی وقتی اسم همکاری و وحدت می آید، هیچ کس حاضر به همکاری نیست. هر کس ساز خود را می زند و تعصبات

گروهی و خود خواهی های سازمانی شروع می شود. اما وقتی که سازمان مجاهدین در لیست تروریست ها جای می گیرند و وقتی دستگیر می شوند همه صحبت از وحدت و اتحاد در جهت حمایت از حق پناهندگی و حق مبارزه مجاهدین می کنند. آیا مبارزه مجاهدین برای مردم است یا برای خودشان، اگر به صرف کشتن پاسدار باشد، قاچاقچی های مرزی که بیشتر از مجاهدین پاسدار کشته اند؟ اگر این وحدت و یکپارچگی در دفاع از مجاهدین جای خود را به وحدت و یکپارچگی در مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی داده بود، تا به حال ما از شر آنها خلاص شده بودیم.

سماع در آتش!

مهدی خوشحال

طی چند روز اخیر تعدادی از خبرنگاران فرانسوی، در به در به دنبال ایرانیانی بودند که به مسایل مجاهدین خلق و فرهنگ و آئین ایرانی آشنا باشند. آنان پس از خبر شدن از این که طی کمتر از یک هفته ۱۰ مورد اعتراض خودسوزی برای آزاد کردن مریم عضدانلو از زندان انجام گرفته، شوکه شده و سؤال شان این بود، مجاهدینی که ایرانی هستند، آیا همه ایرانیان در مواقع بروز حادثه بد چنین واکنشی از خود نشان می دهند؟ آیا عملیات های انتحاری و خودسوزی، از فرهنگ ایرانی، دین اسلام یا آئین زرتشت نشئت می گیرد...؟! از سؤال خبرنگاران فرانسوی باید تعجب کرد. تعجب در این جاست، فرانسه ای که یک قرن با ایرانیان روابط فرهنگی و دانشگاهی دارد و بسیاری از دانشجویان ایرانی پس از فارغ شدن از تحصیل در فرانسه، سوغات شان به ایران انواع ایدئولوژی های غربی و واژه های زبان فرانسوی بود، هنوز به این حقیقت آشنا نیستند که مجاهدین خلق برغم ۲۲ سال میهمانی در فرانسه، از ایدئولوژی شان گرفته تا ساختارهای سیاسی و نظامی شان، در خارج از کشور ایران نشو و نما داشتند و همواره ملهم از مبارزات خشونت طلبانه جنبش های افراطی جهان سوم در عصر دو قطبی بوده اند و اساساً انتحار و خودسوزی، در اسلام حرام است؛ زرتشت، گفتار و پندار و کردار نیک را مبلغ است و فرهنگ ایرانی، فرزنانگانی چون سعدی را تربیت کرده که پیامش بالای درب سازمان ملل حک شده و فرهنگ ایرانی، آن چنان از خشونت بری است که در طول تاریخ در مقابل اکثر خشونت طلبان متجاوزی چون عرب و مغول و تاتار و افغان و غیره، شکست خورده اند.

مجاهدین خلق اولین بار نیست و آخرین بار نیز نخواهد بود که با دولتی چون فرانسه دعوا و مشاجره دارند. آنان با فرهنگ فرقه ای و قبیله ای، با دنیای خارج از خودشان آن چنان زاویه دارند و در ستیز آشکار و پنهان به سر می برند، تا از این ره بتوانند نیروهای شان را سرِ پا نگهدارند و خود را تافته ای جدابافته از دیگران قلمداد کنند. عمرِ نزدیک به چهار دهه مجاهدین نشان می دهد که آنان با تمامی گرایشات فکری و سیاسی غیر مجاهدی در ایران، دعوا و مشاجره داشتند و در خارج از ایران نیز با همه جهان زاویه جدی داشته و به تنها کسی که تمکین مطلق کرده اند، صدام حسین و بعث عراق بود. آنان همچنین در کشور عراق با اکثر نیروها و گروههای عراقی برخورد تبلیغاتی و نظامی داشتند و در ارتباط با فدائیان خودشان نیز کسانی که نمی توانستند یا نمی خواستند در هژمونی و ایدئولوژی رهبری مجاهدین ذوب شوند، از اهرم زندان و شکنجه استفاده می کردند. بنابراین این نیرو مختصات سیاسی و ایدئولوژیکی خاص خودش را در جهان دارد.

انتحار و خودسوزی، در مناسبات و ایدئولوژی مجاهدین امری مقدس و موجه شناخته و پذیرفته شده است و یک ابزار دفاعی و تهاجمی نامیده می شود. مسعود رجوی، طی ۹ سال اخیر و پس از این که زنش را به ریاست جمهوری آینده ایران انتصاب کرد، همواره و در هر نشست جمعی به نیروهای تحت فرمانش گوشزد کرد که شما یک مسئولیت و یک رسالت بیشتر ندارید و آن رساندن مریم به تهران است و شعار "مریم مهر تابان می بریمت به تهران" جزو شعارهای سیاسی و مذهبی و ارجح ترین شعار آرمانی مجاهدین خلق بدل شد. مسعود رجوی، در راستای رساندن زنش مریم قجر عضدانلو، توسط نیروهای نظامی اش به تهران، در سر فصل های مختلف، انواع تعهدات کتبی و شفاهی از آنان گرفته است. اعضاء را به قرآن مجید و دیگر کتب آسمانی سوگند داده و تمامی تعهدات اخلاقی، سیاسی، تشکیلاتی، نظامی و ایدئولوژیکی مجاهدین را منوط به رساندن مریم به تهران برشمرده است. این بار مسئولیت، کوه ریاضت و هزینه سنگین و شکننده ی تهی شدن و تغییر شخصیت اعضاء را طلب می کرد. مسعود رجوی، رهبر عقیدتی مجاهدین، در بزنگاههای سقوط و انحطاط که

ناچار به برپایی انقلاب ایدئولوژیک برای نیروهایش می شد، روح سادیستی و مازوخیستی را به نیروهایش می دمید و این روحیه را به الزامات مبارزه انقلابی و نظامی بر می شمرد و لازمه سلامت و بقاء آنان می دانست. با این حساب، نیرویی با بیش از ۱۰ سال تلاش طاقت فرسا و پرداخت غیر انسانی ترین بهاء، بهایی که اصطلاحاً بدون بازگشت می شد و دیگر قادر نبود به جامعه عادی بازگردد و سلامت روانی اش را باز یابد، مریمی که می بایست با چنگ و ناخن و دندان، به تهران می برد، در مقابل چشمان بهت زده اش، دید که به زندان برده اند. حال واکنش مجاهد تهی و مسخ شده با آن همه پرداخت هزینه، مشقات، کوه ریاضتی که کمرش را خمیده و انواع تعهداتی که به رهبر عقیدتی اش سپرده است چه می تواند باشد، جز نشان دادن خشم و نفرتش به دشمن، جز تباه کردن و سوزاندنش در میان شعله های آتش، جز رقصیدن عاشقانه در میان پنجه های مرگ، تا ذره ای از دینی که به مریم داشته و تعهدی که به رهبرش داده ادا کرده باشد؟!

انفجار عاطفی و روانی، یگانه راه باقی مانده برای مجاهد خلق است که محور و ستون اصلی و نگهدارنده اش، شکسته و اگر او غیر از این کند، باید به جوهره مجاهدی و صلاحیت ایدئولوژیک اش، شک کرد و غیرمجاهدش خواند!

عملیات های مایوسانه و خودسوزی که آخرین دستور تشکیلاتی و ایدئولوژیک مجاهدین است و در اعتراض به دستگیری رهبران شان که از دیدگاه غربی ها باجخواهی، مازوخیسم و تروریسم نامیده می شود، اگر چه در کوتاه مدت ممکن است امتیازات صوری نصیب مجاهدین کند، اما، این، یکی دیگر از اشتباهات رهبری مستاصل مجاهدین بود که منافع آنی اش را فدای منافع درازمدتش کرد و بایست منتظر روزی باشد تا غربی ها انتقام چنین اعتراضات باجخواهی را آن هم در جوامع مدرن پس از این که آنها از آسیاب افتاد، باز پس گیرند.

علیهذا، در مقابل دستگیری سران مجاهدین توسط پلیس فرانسه، واکنش متضاد نیروها و شخصیت های ایرانی، گویای شناخت و عدم شناخت شان از ماهیت واقعی مجاهدین خلق است، مجاهدینی که پس از سی سال کار نظامی و

زیر زمینی، عادت کرده اند حتی اهداف سیاسی و تشکیلاتی شان را پنهان کنند، ولی این بار عمق ایدئولوژی و نفرت شان از زندگی، برای ایرانی و غیر ایرانی رو شده است.

۱- حمایتها؛ حمایت کنندگان از ماجرای اخیر مجاهدین در فرانسه، اکثراً از میان نیروهای چپ و گروههای رادیکال و چند انجمن حقوق بشری بودند. این نیروها در هر بزنگاه و بهانه ای که مجاهدین خلق به دست آنها می دهند، تحت لوای مخالفت با ارتجاع و امپریالیسم، حمایت شان را از مجاهدین اعلام می دارند و دست آخر می گویند که ما به مجاهدین انتقاداتی هم داریم! طی دو سر فصل مهم و خطرناک دیگری که نیروهای ایرانی به حمایت از موقعیت مجاهدین برخواسته بودند، یکی در اوایل امسال در ارتباط با ضربه نظامی در عراق بود و دیگری در ارتباط با تروریسم خواندن مجاهدین از جانب اتحادیه اروپا. در ماجرای آخر، از کمیت و کیفیت اشخاص و نیروهای حمایت کننده کاسته شد و حداکثر ۱۰ گروه و سازمان، از مجاهدین در مقابل قوه قضاییه فرانسه حمایت کرده اند. منتهی، دستگیری اخیر سران مجاهدین، مصادف با فعال شدن جنبش دانشجویی و فعالیت جدید سلطنت طلبان ایرانی بود که از میان نیروی سلطنت طلب و مشروطه خواه، نیروهای میانه سلطنت علیرغم تضادهای ماهوی که با مجاهدین داشتند، در راستای مخالفت با جمهوری اسلامی، از آنان حمایت کرده اند!

گروههای سلطنت و چپ رادیکال در راستای حمایت از مجاهدین گرفتار و مستاصل، قضاوتی که در مورد فرانسه دارند حیرت انگیز است. آنان را به اغماض و تسامح نسبت به سیاستهای جمهوری اسلامی محکوم می کنند و بعضاً حتی فرانسه را امپریالیسم خوانده اند. از نگاه بعضی از این نیروها به ویژه خود مجاهدین، فرانسه تا زمانی که از مجاهدین خلق حمایت می کرد، مهد آزادی و دموکراسی بود، ولی در اثر مخالفت با مجاهدین که آنان را تروریسم و مضر منافع ملی فرانسه می دانند، امپریالیسم خوانده می شود. فرانسه تا زمانی که از دیکتاتور بغداد صدام حسین، حمایت می کرد خوب بود، ولی حال که صدام حسین نیست و نیازی به تحمل گماشتگانش ندارد، بد می شود. فرانسه و یا هر

دولت اروپایی که حکمی علیه دولت تهران صادر می کند، خوب است و قوه قضاییه اش مستقل است، ولی اگر حکمی علیه مجاهدین که آنان را تروریست می نامند صادر کند، بد است و نقض حقوق پناهنده محسوب می شود و قوه قضاییه با دولت، و دولت با تهران تبانی کرده اند. فرانسه ای که در آن کشور حکم اعدام وجود ندارد، در اعتراض به سیاستهای قوه قضاییه اش که جدا از دولت کار می کند، طی کمتر از یک هفته ۱۰ عملیات اعتراضی و خودسوزی انجام می گیرد، عراقی که به کشور مرگ و گورهای دسته جمعی معروف است، فراموش می شود تا برای حفظ ظاهر هم شده یک انتقاد آبیکی کرده باشند!!!

اعتراض از نوع خودسوزی می کنند، چرا که خانم عضدانلو به زندان رفته است. چون که زندان بد است، نمادی از خشونت و بی عدالتی است. ولی زندان خوب است، برای بی گناه، و بد است، برای گناهکار! زندان خوب است، اگر که جای محرومان و مغضوبان و ستمکشان و بردگان و استثمارشدگان باشد، و اگر ستمگران و غضب کنندگان و استثمارکنندگان و زندان سازان، روزی و روزگاری، گذرشان به زندان افتاد، باید با حداکثر توان و حتی با خودسوزی، اعتراض کرد و عدالت را بی عدالتی خواند! خانم عضدانلو، حق دارد دیگران را زندانی کند، ولی چون خودش اعجاز و ناجی بشر است، نباید زندانی شود! خانم عضدانلو، قبل از چند ماه گذشته که به طور غیرقانونی به فرانسه فرار کرد، برای کمتر از ۴۰۰۰ تن از نیروها و فدائیان در عراق، بیش از ۱۰ زندان ساخته بود. در سال ۱۳۷۳ در جریان سرکوب یک کودتای خرنده درون تشکیلاتی که به بهانه کشف نفوذی های دشمن انجام گرفت، بیش از ۵۰۰ تن را زندانی و شکنجه کرد که حداقل ۴ تن به نامهای پرویز احمدی، قربانعلی ترابی، الیاس کرمی و علی خوشحال، زیر شکنجه شکنجه گران خانم مریم عضدانلو، کشته شده اند.

۲- مخالفتها؛ حجم مخالفتها، به ویژه پس از عملیاتیهای انتحاری و خودسوزی، نزدیک به ۳۰ شخصیت سیاسی و نویسنده ایرانی، طی نشر مطالب مستدل و گفتگوهای رادیویی، به ماهیت خطرناک مجاهدین پرداخته و آنان را مورد شماتت قرار داده اند. از میان مخالفین، نیمی فعالین و نویسندگان متمایل به چپ با دیدگاههای مدرن بودند و نیمی دیگر از اعضای قدیمی و جدانشده از

مجاهدین بودند که در کشورهای اروپایی علیه سیاستهای مجاهدین فعالیت دارند. این که چرا اعضای جدا شده از مجاهدین که به هزاران تن بالغ می شوند، در شرایط شکست مجاهدین به میدان نیامده، اعتراض نکرده و حقوق ضایع شده شان را مطالبه نکرده اند، در ابتدا می بایست به نوع فعالیت‌های مبارزاتی شان در درون مجاهدین اشاره کرد که شیوه ای تخته گازی و فرسایشی بود و نیروها پس از خروج از سدهای سخت و جانگدازی که مجاهدین پیش پای شان قرار داده بودند، انگیزه و انرژی کافی به مبارزه سیاسی را ندارند. همچنین، اگر فرد جدا شده هم چنان آرمانهای کهنه مجاهدین را با خود حمل کند، توان و جسارت موضع گیری در مقابل آنان را ندارد و سرانجام، می بایست در نظر داشت، نیروهای ناراضی در کدام مقطع و در چه تاریخی از مجاهدین جدا شده اند. مثلاً، اگر مجاهد ره‌اشده در دهه ۶۰ از مجاهدین جدا شده باشد، درصد مخالفت اصولی اش بسیار پایین است و اگر در دهه ۷۰ از آنان جدا شده باشد، حدوداً ۵۰٪ و سرانجام مجاهد دهه ۸۰ در اثر آکتیو شدن ماکزیموم اعتراض و نفرتش را به خطوط سیاسی، نظامی، ایدئولوژیکی و رهبری مجاهدین نشان خواهد داد. در نتیجه، آن چه که انسانهای مدرن و آزاد، خودکشی و خودسوزی مجاهدین را با تنفر یاد کرده و مورد مذمت قرار می دهند، خودسوزی، از دید رهبران مجاهدین، زیباترین سماع عاشقانه برای رهایی و آزادی شمرده می شود!

مرگ در فرقه

مریم خوشنویس

در دستگاه خداوندی مرگ جبر است، ولی اتخاذ شیوه مرگ اختیاری است؛ ولی در فرقه آقای رجوی مرگ زودرس جبر است و شیوه آن انتخابی است آنهم تنها از میان دو گزینه؛ اول خودکشی (ترجیحاً با سیانور)؛ دوم خود سوزی. رئیس این فرقه نسخه مشابهی نیز برای اضداد خود نوشته و مرگ را از باب جبر برای آنها تجویز و حذف (بخوانید ترور) را بعنوان شیوه آن طراحی کرده است.

پلیس فرانسه بر اساس اسنادی که از مقر خانم رجوی بدست آورده؛ اعلام داشته که مجاهدین مترصد ترور کسانی بوده اند که از جمع آنها جدا شده اند. در واقع آقای رجوی برای دوست و دشمن نسخه مرگ می نویسد و تنها شیوه اجرای آن است که تفاوت میان آن دو را از منظر ایشان تعیین میکند. اگر فرد با سیانور از دنیا برود، یک قهرمان انقلابی است که اسرار خلق را به امانت حفظ کرده و اگر خودسوزی را انتخاب کند بعنوان یک عنصر پاکبخته و با درک درست از وقایع که احساسات پاکش را با آتش زدن خود بروز داده، معرفی میشود و اگر جزو هیچیک از این دو گروه نباشد، باز هم مستحق مرگ است. ولی به شیوه ای دیگر و تحت عناوین متفاوت.

آقای رجوی با دکترین، هرکس با ما نیست؛ بر ما است، در واقع جبهه ای گسترده از دشمنانی که باید بمیرند را علیه خودش باز کرده که هر روز به لیست آنها افزوده میگردد. هیچ بعید نیست در خانه تیمی آنها که بعداً و در جائی دیگر از اروپا کشف میشود، نام آقای ژاک شیراک به همراه عده ای از روسای دولتی فرانسه بعنوان عوامل رژیم؛ همکاران وزارت اطلاعات؛ مزدور و خود

فروخته؛ جیره خواران رژیم و... لیست شده و طرح ترور آنها نیز آماده شده باشد.

دقیقاً بر همین اساس است که رهبری فرقه ها خود را از خدا بالاتر می دانند، چون خداوند قائل بر جبر و اختیار است ولی رهبران فرقه ها تماماً روی جبر تکیه میکنند؛ در حقیقت پلاتفرمی که نوشته و بعنوان مرامنامه و اساسنامه فرقه به آن قسم می خورند، افراد را متعهد میکند که فکر نکنند و براساس دستورات تشکیلاتی عمل نمایند و به شکلی مغزشوئی میشوند که جبرپذیر باشند و عدول از آن را گناه می دانند.

عمر طولانی مختص رهبران فرقه است و عمر متوسط متعلق به اعضاء و کاسه ليسان می باشد. اما اگر بقیه افراد عمرشان به یک متوسط سنی برسد؛ متهم به محافظه کاری؛ حمل تضاد؛ و مسئله داری میشوند؛ در حقیقت فرد بایستی به استقبال مرگ برود تا مورد سؤال قرار نگیرد!

مرگ در فرقه آقای رجوی یک موهبت و امتیازی است که عنصر انقلابی با گذار از یک پروسه تشکیلاتی و پس از درک مراحل انقلاب ایدئولوژیک به آن نائل میگردد. هر چه عنصر رها شده زودتر خود را فدای رهبر فرقه نماید، مبین آن است که در سیر تکاملی خود مرحله سوزی کرده که خود مایه عبرت دیگران و ابزاری برای تبلیغات فرقه است.

خودسوزی مجاهدین

افشین زند

نمی دانم چرا با مشاهده عکس خودسوزی بعضی از اعضای مجاهدین، صحنه‌ای از فیلم (رمان) ۱۹۸۴ جورج اورول در ذهنم زنده شد؛ صحنه‌ای دلخراش، آنجا که دختر و پسری را که خارج از قواعد ایدئولوژی با یکدیگر هم‌آمیزی کرده بودند، در میان انبوه ذوب شدگان در ایدئولوژی به میدان شهر می‌آورند و یکی از سران حزب - زنی با هیئت نظامی - همچون حاکم شرع رژیم اسلامی شروع به خواندن کیفرخواست می‌کند و سپس در میان غریو شادی و هلهله و کف زدن حضار که بر اثر هیجان برخاسته‌اند، دخترک را با طنابی که به وسیله جمعیت مسخ شدگان در ایدئولوژی کشیده می‌شود، بدار می‌آویزند. سپس پسر را می‌آورند و در میان همان طناب که اینک بصورت دایره‌ای بر روی زمین پهن شده، قرار می‌دهند و "ذوب شدگان در ولایت" اینبار او را - همچون قورچیان و قزلباشان صفوی - به دندان می‌گیرند و زنده زنده می‌خورند! در همین هنگام، دختری که فرو رفتن در خلسه ایدئولوژی از او مجنون‌ی متحرک ساخته، به اطرافیانش "روزتان بخیر" می‌گوید و...

ایدئولوژی دقیقاً همین است: ویروس ذهن.

وقتی انسان، فرمانبرداری از ایدئولوژی - فرقی نمی‌کند چه نوعش - را بعنوان "تنها اندیشه غیر قابل تغییر و راهنما" می‌پذیرد، و بعبارتی در آن ذوب می‌شود، - ناخودآگاه - با از دست دادن اراده و قدرت تصمیم‌گیری از شکل و شمایل انسانی خود خارج می‌گردد. او به عروسک و ابزاری در دست سران حزب بدل می‌شود که با هر چرخشی در مشی حزب، او را نیز بدنبال خود می‌کشند. نمونه بارز این "خودگم کردنها" را می‌توان در فرهنگ متحجر شهادت طلبی و جانبازی در راه پیشوا مشاهده نمود که هم اکنون در فلسطین بوسیله

اعضای حماس اجرا می‌شود و جان انسانها را می‌گیرد و از آن وخیم ترش را نیز همین چند روز اخیر در کالبد خودسوزی اعضای مجاهدین خلق شاهد بودیم. روزنامه تورنتو استار، یکی از معتبرترین نشریات کانادا، پریروز صفحه نخست خود را به عکس بزرگی از دختر محببه‌ای اختصاص داده بود که روز قبلش در اتاوا بر اثر خودسوزی جانباخته بود. در بالای عکس، بدرشت، و از زبان مادر دختر آورده بود که "من به خودسوزی دخترم افتخار می‌کنم!" حرکت حرفه‌ای روزنامه با بزرگ نمایی روسری و آن تیتیر پر مطراق، بلافاصله انتحاری‌های فلسطینی را در ذهنها تداعی می‌کرد. یعنی با این کار، عملکرد سازمان فناتیک اسلامی مجاهدین را با خط مشی سازمان فناتیک اسلامی حماس پیوند زده بود، و چه درست هم. و پس از آن، انسان روشن ضمیر با خود می‌اندیشید، "کسی که جان خود را با چنین شقاوت و خشونت بی سابقه‌ای در راه "هیچ" فدا کند، آیا حاضر نخواهد بود ملتی را با بمب اتمی از صحنه گیتی حذف نماید و اما در حاشیه این عمل وحشیانه که هیچ نامی بجز حماقت نمی‌توان بر رویش گذارد، شاهد بودیم که برادران دوقلوی اسلامگرایان، یعنی کمونیستها تنها کسانی بودند که در لفافه حرکت "خودسوزانه" مجاهدین را به مثابه "قهرمانی" و "شهادت طلبی" ستودند و بتبع، برگ دیگری از واقعیات تاریخی را روبروی همه مان گشودند که: "در جوهر همه انسانهای ایدئولوژیک، شباهت غریب و انکارناپذیری وجود دارد و آن بی ارادگی و فرمانبرداری کورکورانه از خطوط تعیین شده توسط سازندگان ایدئولوژی است. و برآستی که اینگونه اندیشیدن و زندگی کردن و نفس کشیدن هیچ به انسان نمی‌ماند، چرا که شرط اولیه انسان بودن آزاد اندیشی و داشتن حق رأی است."

شنبه ۷ تیر ۱۳۸۲

فرقه خود سوخته

محمد حسین سبحانی

بطور عام و کلاسیک فرقه‌ها ویژگی‌های مشخصی دارند، ولی شاخص اساسی و بنیادی برای شکل‌گیری و تکامل یک فرقه از جمله یک فرقه مذهبی، داشتن رهبر خودخوانده و انتصابی می‌باشد، انتصابی بدین معنی که خودش، خودش را منصوب کرده است.

رهبران فرقه‌ها با استفاده از عنصر "تلقین" (در بعضی از فرقه‌ها اساساً با روش هیپنوتیزم نکات مورد نظر رهبر فرقه به اعضا منتقل می‌شود) و بکارگیری روایت‌های مذهبی تحریف‌شده، نقش خدا را برای اعضای فرقه‌ها بازی می‌کنند و هر چقدر که رهبر فرقه لازم ببیند، فرقه و اعضای فرقه را به سمت خرافات و مطلق‌انگاری و ستایش خود و دو قطبی دیدن مسائل ایدئولوژیک و سیاسی به پیش می‌برد، تا دیکتاتوری "خدای فرقه" برای مدت بیشتری تامین شود.

در این بستر، فرقه‌ها بطور خودجوش و آتودینامیک محصولات ایدئولوژیک و سیاسی و فرهنگی خود را تولید و پرورش می‌دهند، که بعدها این محصولات تبدیل به "ویژگی‌های" یک فرقه می‌شوند و در فرقه به عنوان "روش و منش" نهادینه می‌شوند.

یکی از محصولات ایدئولوژیک فرقه‌ها، از جمله فرقه سازمان مجاهدین تربیت‌اعضاء و کادرهای مطیع و سربه‌زیر و کور می‌باشد، قربانیان فرقه باید ابتدا "روح" و سپس در صورت صلاحدید رهبر فرقه "جسم" خود را بسوزانند. قبل از سقوط رژیم صدام حسین، آقای رجوی با پیش‌بینی شرایط سخت آینده در عراق بیش از ۲۰۰ تن از کادرهای مورد اعتماد این فرقه را به

فرانسه گسیل داشت که مریم عضدانلو همسر رهبر فرقه نیز در بین آنان بوده و با گذرنامه جعلی وارد خاک فرانسه شده است.

دولت فرانسه نیز با توجه به حضور این گروه تروریستی در خاک خود، در تاریخ هفدهم ژوئن اقدام به دستگیری مریم رجوی به همراه ۱۶۶ نفر دیگر از مسئولین عالیرتبه سازمان مجاهدین کرد.

نکته قابل تأمل، عکس العمل این فرقه تروریستی در رابطه با دستگیری همسر رهبر خود می باشد، که افکار عمومی در اروپا را به شدت تحت تاثیر خود قرار داد و مردم فرانسه به یک ارزیابی واقعی از این فرقه ایدئولوژیک دست پیدا کردند.

دستور رهبری فرقه به سوزاندن "جسم" اعضای فرقه بعد از دستگیری همسرش، عکس العمل این فرقه تروریستی بود که صدیقه مجاوری و ندا حسینی در این راه قربانی شدند.

البته سوزاندن "جسم" قبل از سوزاندن روح برای رهبری این فرقه امکان پذیر نبود و به همین دلیل در باصطلاح انقلاب ایدئولوژیک این فرقه در سال ۱۳۶۴ ابتدا "روح" تمامی اعضاء و مسئولین فرقه را به ترتیب سوزاند.

تئورسین های این فرقه در یکی از سایت های اینترنتی خود (جبهه همبستگی) در توجیه این خودسوزی ها نوشته اند:

"بیاد دارم که توسط یک چریک فلسطینی آموزش نظامی می دیدم، در آموزش هایمان به نارنجک رسیدیم. نکته ای که بارها روی آن تاکید می شد این بود که وقتی نارنجکی به سوی ما پرتاب شد و فرصتی برای فرار همه نبود، اولین کسی که نزدیک به نارنجک است باید خود را روی نارنجک پرتاب کرده تا درصد آسیب رسی به رفقا را کاهش دهد. حال نارنجکی را دست کتیف امپریالیسم و ارتجاع به سوی مجاهدین پرتاب نموده و عده ای با فداکردن خویش می خواهند تشکیلاتشان را نجات دهند، اعتراض می کنند".

خانم مریم رجوی نیز خود بعد از دستگیری عبدالله اوجالان رهبر pkk در نشست عمومی در عراق خطاب به اعضای سازمان گفته بود:

"شما بی غیرت هستید، اگر روزی این اتفاق برای مسعود بیفتد و خود را تک تک نسوزانید؟"

البته برای افکار عمومی و به خصوص مردم فرانسه این خودسوزی ها بسیار عجیب و آنها را شگفت زده کرده است، ولی واقعیت این است که محصول و نتایج کار فرقه های ایدئولوژیک چیزی جز خشونت و تروریسم نخواهد بود. وقتی که آقای رجوی در همین خاک فرانسه و در بحث های درون فرقه ای باصطلاح انقلاب ایدئولوژیک می گفت:

«من فولاد آب دیده می خواهم»

و عکس های مسعود و مریم در پایگاه ها و قرارگاه ها و اتاق های کار و سالن های استراحت و حتی اتاق های خواب خصوصی افراد بالا می رود و بر در و دیوار نقش می بندد، ستایش "خدای فرقه" هر لحظه در عکس و شعار بر اعضای فرقه تلقین می شود و این ستایش سرانجام به مرحله ای می رسد که فرد به راحتی برای اثبات تقدس ستودنی خود، خود را می سوزاند. انسان ذوب شده در یک ایدئولوژی یا یک آیین یا یک مذهب که آتش بر جان خود می زند، آیا نمی تواند بخاطر همان ایدئولوژی و همان مذهب و آیین جان هزاران انسان دیگر را نیز به آتش بکشد؟

مگر تروریست های فرقه القاعده در یازدهم سپتامبر این کار را نکردند؟ چه تفاوتی بین فرقه "دیوید کوروش" امریکایی که بر اساس یک تفکر خرافاتی (روزی کالسکه ای از کهکشان برآمده و آنان را به سوی جاودانگی و بهشت خواهد برد) بنا شده است، با فرقه مجاهدین خلق وجود دارد؟

دیوید کوروش، رهبر فرقه بعد از محاصره پایگاهشان توسط پلیس آمریکا دستور به دادن زهر به همدیگر و حتی کودکان یکدیگر داده و قتل عام جمعی را تجویز می کند.

آقای مسعود رجوی و خانم مریم رجوی نیز برای در رفتن از مهلکه پلیس فرانسه به تجویز خودکشی و خود سوزی اعضای این فرقه پرداخته است. آیا بطور واقعی تفاوتی اساسی بین فرقه دیوید کوروش و فرقه مسعود رجوی وجود دارد؟

جالب است بدانید که با توجه به عکس العمل بسیار منفی افکار عمومی و مردم اروپا نسبت به خودسوزی ها، سازمان مجاهدین و رهبر این فرقه مدعی شده اند که این یک حرکت تشکیلاتی نبوده و بلکه یک حرکت خودجوش بوده است که اعضای فرقه بطور خود بخودی اقدام به آن کرده اند.

در صورتی که هر کس با این فرقه آشنایی حداقل نیز داشته باشد، متوجه می شود که هیچ کدام از اعضای سازمان بدون اجازه این فرقه آب هم نمی توانند بخورند.

فرقه ای که اعضای فرقه را سیستماتیک ملزم می کند تناقضات جنسی و حتی خواب هایی را که در شب دیده اند نیز بنویسند، و روزانه غسل هفتگی و نشست عملیات جاری (نشست بیان تناقضات جنسی روزانه) انجام بدهد، و برنامه کار اجرایی روزانه عضو باید از قبل توسط تشکیلات چک و ok بشود، چگونه می تواند به صورت خودجوش عمل خشونت آمیز آتش زدن خود را بدون دستور این فرقه انجام بدهد؟

البته چون رهبر فرقه فکر می کرد که افکار عمومی اروپا و بخصوص فرانسه برای این خودسوزی ها کف خواهند زد، و برای آنها دلسوزی خواهند کرد، و آنان را افرادی شجاع و فداکار خواهند پنداشت، در ابتدا تلاشی برای پنهان کردن دستور تشکیلاتی این خودسوزی ها نداشتند و توسط برادر مجاهدشان منصور قدرخواه، در سایت اینترنتی خود (ایران لیبرتی) اعلام کردند:

"صدها نفر خود را در لیست خودسوزی قرار داده و اگر دولت فرانسه به توطئه های مشترک اش با رژیم جنایتکار آخوندی پایان ندهد مصمم اند که خود را به آتش بکشند".

آقای منصور قدرخواه توضیح نمی دهد که این لیست در دست چه کسی هست؟

و کدام مسئول تشکیلاتی تصمیم گیرنده در رابطه با این افراد برای خودسوزی است؟

سازمان مجاهدین قصد دارد که بگوید که صدیقه مجاوری و ندا حسنی از هواداران این فرقه بوده اند و درچارچوب دستورات تشکیلاتی نمی توانسته اند برای خودسوزی تصمیم گرفته باشند.

در صورتی که عکس های این خانم ها بر روی تانک ها در عراق سند معتبری بر این است که آنها از اعضای حرفه ای و تشکیلاتی سازمان بوده اند و اگر فرض بگیریم که آنان هوادار سازمان بوده اند که دست به خودسوزی زده اند، تکلیف مرضیه باباخانی و محمد ثانی از اعضای شورای مرکزی و مسئولین ارشد سازمان مجاهدین که دست به خودسوزی زده اند، چه می شود؟

خانم مرضیه باباخانی که از مسئولین دفتر خانم مریم رجوی در اوور سوروان، بوده است نیز هوادار بوده و خارج از دستور تشکیلات تصمیم گرفته است؟

محمد ثانی که حداقل از سال ۱۳۶۴ عضو شورای مرکزی سازمان بوده است نیز طبق دستور تشکیلاتی ملزم به خود سوزی شده است؟

روزنامه پاریسین در تاریخ ۱۹ ژوئن نوشته است:

"که قبل و بعد از خودسوزی با تلفن دستی چند خبرنگار تماس گرفته شده و از جانب سخنگوی روابط خارجی شورای ملی مقاومت اسم شخص خودسوزی کننده را اعلام داشته است".

یا در همان روزنامه اشاره می شود:

"بعد از خاموش کردن آتش یکی از خودسوزی کننده ها یکی از مجاهدین به خبرنگاری پیشنهاد عکس بهتر و قشنگتری را از مراسم خودسوزی به وی داده است".

همه این موارد نشان دهنده یک کار هماهنگ و تشکیلاتی برای نشان دادن خشونت و خودسوزی ها بوده است که صد البته از این فرقه جز این انتظاری نمی رفت.

اما در رسانه های تبلیغاتی این فرقه مشاهده می شود که این مسئله القاء و تبلیغ می شود که اقدام خودسوزی در فرقه سازمان مجاهدین ناشی از وجود جسارت و شجاعت و در افراد خودسوزی است و... ولی این گونه نیست.

کسی که چشم هایش را "کور" کرده اند و نمی تواند جلوی خود را ببیند، شجاع نیست. جسارت از آن انسان آگاه است و نه برده مطیع. شجاعت از آن کسی است که لنگ نیست و می تواند روی پاهای خودش راه برود، و نه کسی که روی پاهای رهبر فرقه اش راه می رود.

درام خودسوزی مجاهدین

هدایت سلطانزاده

خودسوزی اعضای سازمان مجاهدین در پاریس و لندن، به دنبال حمله‌ی خشن پلیس فرانسه به آنان مستقل از اینکه نیات دولت فرانسه در این حمله چه بوده است و یا اینکه تضعیف آنان به نفع و یا ضرر چه گروهی تمام شود، خود درخور توجهی جدی است. طبعاً مجاهدین ابزار دیگری برای نشان دادن اعتراض خود داشتند و برای آنان بکارگیری برجسته‌ترین حقوق دانان برای دفاع از حقوق خود کار دشواری نبود. لیکن این توسل به خودسوزی، که نمیتواند بدون تایید و یا تشویق ضمنی رهبری مجاهدین باشد، علامت نمادی بسیاری از چیزها است. هشدار است به همه‌ی ماها، به همه‌ی سازمانها و گروههای سیاسی از هر طیف و رنگی، که چگونه یک سازمان و یا یک فرد با انحلال خود در یک مذهب و ایدئولوژی به حد فرقه‌ای شیطان پرست تنزل پیدا می‌کند. خطر در همین جاست. انسان نوب شده در یک مذهب و آئین که آتش در جان خود میاندازد، به آسانی میتواند به خاطر همان مذهب و آئین، هستی میلیونها انسان دیگر را نیز به آتش کشد. برای او مرز ممنوعه‌ای وجود ندارد. ممکن است پاره‌ای این را اقدامی شجاعانه و ظرفیت جانبازی تلقی کنند که به آسانی در هر انسانی نتوان یافت. در این نکته درجه‌ای از حقیقت وجود دارد که حقیقتی بزرگتر را پنهان میسازد، و آن اینست که چگونه انسان هویت خود را از دست می‌دهد و با حل شدن در ادراکی وهم آلود که آنرا حقیقتی مطلق میپندارد، از دیدن حقایق واقعی باز میماند و خود به کوری مطلق میرسد. شجاعت از آن انسان آگاه است و نه برده‌ای مطیع.

سازمان مجاهدین از بیست و چند سال قبل به این سو، به عنوان یک سازمان سیاسی گام به گام خود را سوزانده بود و خودسوزی پاره‌ای از افراد

آن، فرجام تلخ راهی است که این سازمان و رهبری آن در طی دو دهه طی کرده است. از خرداد ۱۳۶۰ به این سو، رهبری سازمان مجاهدین بجای باز بینی راه خطا آمیز خود و پذیرش انتقاد پاره‌ای از اعضاء و هواداران و یا فعالین سیاسی خارج از تشکیلات خود، سعی در بی خطا جلوه دادن خود کرد. کوچکترین انتقادی با داغ تکفیر «بریده» و «عامل جمهوری اسلامی» و القاب همردیف آن پس رانده شد. از آنرو، هر شکستی پیشاپیش در حکم یک پیروزی بود و هر خطائی بهترین کردار سیاسی ممکن در هر مقطع مشخصی از زمان. اخراج آنان از فرانسه بمثابه یک «پرواز تاریخی» به همجواری میهن و به سلاخی فرستادن سرخپوست وار گروه وسیعی از کادرها و هواداران خود به عنوان «عملیات فروغ جاویدان» جلوه داده شد و بی اخلاقیهای شخص رجوی به مثابه یک «انقلاب ایدئولوژیک» و رهائی زنان.

دنئی مالیخولیائی شکل گرفت که در آن هیچکس خود نبود. رهبری مجاهدین هرگز کوچکترین انتقادی از این عملیات جنون آمیز خود نکرد و به قول حافظ:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت / آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد
انتقاد همزاد آدمی و بیانگر گوهر خرد اوست در بازبینی رخدادهای
راهی که طی کرده است تا در مسیر پر سنگلاخ زندگی از افتادن در چاله‌ای دیگر
حذر کند. زمانی که دریچه داوری خرد و روشنائی اندیشه بسته شد، دنیای
تاریک وهم و خرافه شکل می‌بندد. در چنین دنیای مسخ شده‌ای، تنها ارواح
شریر و شیاطین میتوانند حکم برانند و نیاز به موجوداتی مسخ شده در اطراف
دارند. شمای فکری ایکه خود را بدان آویزان کرده‌اند اهمیت تعیین کننده‌ای در
جوهره آن ندارد و ممکن است خود را به صورت پرستش یک مذهب، یک
سازمان و یا یک فرد و یا اندیشه‌ای عرفی خود را نمایان سازد. این دیگر نه
رابطه‌ای بین انسانها که رابطه شیطان و شیطان زدگان است. از این نظر، درام
خودسوزی مجاهدین دنیای دیگری را به نمایش میگذارد، دنیای تاریکی که کرم
ابریشم زره زره در اطراف خود میبافد و فرجام آنرا از پیش میتوان دریافت.

راستی چه تفاوتی هست بین این اقدام خودسوزی و اقدام دارو دسته‌های شیطان پرست در آمریکا که بر پایه تصویری خرافاتی که کالسکه‌ای از کهکشان برآمده و آنان را به سوی جاودانگی خواهد برد، به فرمان رهبری زهر به همدیگر و حتی کودکان خود داده و قتل عامی جمعی را به جان می‌خرند؟ چه تفاوتی هست بین دیوید کوروش شیطان پرست و رهبری سازمان مجاهدین که برای در رفتن از مهلکه، به آسانی به تجویز جنایتی پرداخته است؟ این مراسم قربانی دارو دسته شیطان پرست است که کوری خرد را در جنایتی خوفناک به تماشا نشسته است. این هراس و هشدار است به همه سازمانها که چگونه از افراد خود میتوانند بردگانی مسخ شده بسازند که با اشاره رهبری سر بر دیوار کوبند.

سازمان مجاهدین در بیست سال گذشته تاریک اندیشی و خرافه پرستش رجوی و سازماندهی شبه فاشیستی در پیکره تشکیلات خود را رواج داده است. اگر رواج شعار «امام امت» و «امت امام» از سوی حزب اللی‌ها، از نظر روانشناسی سیاسی آغازی بود بر شکل گیری یک دولت توتالیتر در ایران که خمینی بارها آنرا به صورت رابطه گله و چوپان ترسیم کرده بود، شعار «رجوی ایران» و «ایران رجوی» نیز تقلید مضحکه واری بود از همان شعار حزب الله.

این رابطه خوفناک، یک انسان را از هویت آدمی خود خالی می‌سازد و آنرا به صورت رابطه برده و برده دار و شیطان و شیطان پرست در می‌آورد. این دنیای مالیخولیائی همواره در کمین ما نشسته است.

گفته در بستر مرگ میگفت روشنائی بیشتر، روشنائی بیشتر! کاش روشنائی خرد، پرتوی بر این رابطه خوفناک و وهم آلود می‌انداخت!
دور است ره چشمه در این بادیه هشدار / تا غول بیابان نفریید به سراپت!

دوشنبه ۲ تیر ۱۳۸۲

خیانت به امید و اعتماد یک نسل

جمشید پهماسی

"می روم تا در کوهستانها آتش برافروزم، چرا که خون من از خون کبوتران خونین بال میلشیا رنگین تر نیست!"

قسمتی از پیام تودیع آقای رجوی بعد از براه انداختن هیاهو برای فرار از پاسخگویی به قرار گرفتن در کنار صدام حسین به بهای خیانت به آرمانهایی که به امید تحقق آنها، پاکترین فرزندان ایران همه چیز خود را در طبق اخلاص گذاشته بودند و مزورانه مسعود رجوی به آن نام "پرواز تاریخساز" نهاد.

و بعد از سالیان، وقتی که دیگر جای هیچ شک و شبه ای در به بن بست رسیدن مسیری که در پیش گرفته شده، نبود، با فرار به جلو رو به کادرها در یک نشست شورای مرکزی گفت، حرکت ما از ابتدا عاشورا گونه بود. یعنی پذیرش سوختن و نابودی همه چیز.

اما این خیمه شب بازی و دامن زدن به احساسات، نه تنها دردی را دوا نکرد بلکه به سردرگمی

و انبوه سئوالات را به سئوالات پیشین و پاسخ نگرفته بچه ها افزود. و طبق معمول در این صحنه گردانی مریم عضداتلو وارد شد و به اصطلاح تیغ کشی را شروع کرد و افزود، شرم هم خوب چیزی است، این شما هستید که باید پاسخگوی رهبری باشید که چرا تا بحال رهبری را به تهران نبرده اید!

آری تعجب نکنید. زیرا هرم بهاء پرداختن در مجاهدین معکوس است. این پایین است که همیشه باید پرداخت کننده تا بی نهایت، زمانی عملیات انتحاری، حال با خود سوزی، باشد و حتا پاسخگوی بن بستها و شکستهای

طرحهایی که گاه بیشتر به یک جنایت، مثل به قتلگاه فرستادن که بر آن نام فروغ جاویدان گذاشته شد، باشد.

چرا که رهبری معصوم است و متصل به امام زمان که مطلقاً اشتباه نمی کند و شان او مهم تر از این حرفهاست که بشود از او سؤال کرد. تا چه برسد به حساب پس دادن.

اگر شنیدن خبر به کام آتش فرستادن های آقای رجوی این روزها موجی از شوک ایجاد کرده است، چیز تازه و دور از انتظاری نبوده و نیست.

مگر نبود در اوایل سالهای دهه ۶۰، برای بیرون کشیدن کادر رهبری "دفتر سیاسی آن وقت" حتا کودکان "امثال داریوش سلحشورها و..." و یا دختران نوباوه ای امثال گوهر ادب آواز را به صحنه نفرستاد تا با تکه تکه کردن خودشان به اصطلاح فضایی ایجاد کند تا در پرتو آن فضا بتواند کادر رهبریش را از زیر ضرب خارج کند؟!

مگر نبود در پایان جنگ ایران و عراق با به قتلگاه فرستادن هزاران نفر برای فرار به جلو و گریز از پاسخ به بن بست به اصطلاح خودش "بیمه کردن ارتش آزادیبخش" دست به جنایت جنگی زد.

و در امتداد همین خط امروز نیز با بهانه قرار دادن حمله ماموران فرانسوی، دست به دلخراش ترین کارزار آدم سوزی زده و اگر ذره ای انسانیت هنوز در وجودش می بود، می بایست خودش را به آتش می کشید تا حداقل به قول خودش که گفته بود، بگذارید پرونده مجاهدین آبرومندانه تر بسته شود!

اما هیئات که او هنوز با اصرار برای ادامه این مسیر شیطانی با تنزل کردن به یک فرقه و سکت مذهبی مثل سکت دیوید کوروش شیطان پرست، تلاش می کند با چنگ و دندان جای خالی صدام حسین را با به خدمت درآمدن به "امپریالیسم" آمریکا پر کند. ولی از آنجایی که دیگر کوس رسوایی خیانتهای او عالم گیر شده است، برای ارباب جدید نیز اگر غیر ممکن نباشد، حداقل ساده نیست به خدمت گرفتن او.

و جای تعجب اینجاست که بسیاری از سازمانها و اشخاص، باز هم در دامی که او برای فرار از پاسخگویی و نجات خودش از مهلکه ای که در آن گیر

کرده، افتادند و تحت تاثیر احساسات به ابراز همدردی و همراهی با جار و جنجال های مظلوم نمایانه او قرار گرفتند.

اگر چه همین افراد حال که پرده فرو افتاده و طرح ترور جدانشدگان از دایره شیطانی او توسط ماموران فرانسوی برملا گردیده است، پنداری شاخ در آورده اند! مگر ما سالهای مدیدی نیست که فریاد می زنیم عین گفتار آقای رجوی را، " حال ما دستمان بسته است، اما چه پیروز شویم و چه شکست بخوریم حتا اگر شده با دست خالی از هیچ یک از این افراد(جدا شدگان معترض) نخواهیم گذشت".

ولی این فریادهای در گلو خفه شده بود و انگار آقایان کر بودند و پاره ای نیز هنوز منتظر هستند که این نیت پلید محقق شود و بعد تعزیه به راه بیاندازند.

مجاهدین قصد ترور ناراضیان و اعضای سابق خود در خاک اروپا را داشتند

مسعود طیبی

مجاهدین پس از ضربۀ استراتژیکی که در خاک عراق با خلع سلاح داوطلبانه شان! توسط آمریکا خوردند و به تصمیم رهبری و شخص مسعود رجوی یک شبه مدال صدام حسین را از روی سینه شان برداشته و مدال ارتش آمریکا را جایگزین آن کردند و به عنوان یک نیروی وابسته و عمیقاً دلبسته به آمریکا و تصمیم گیری هایش در انتظار به خدمت گرفته شدن هر چه جانانه تر، لحظه ها را می شمردند.

اما در بازتاب این تصمیم گیری به اصطلاح خودشان تاکتیکی! به ناگهان موج دلسردی و دلمردگی عجیبی بیش از گذشته در روح و روان تمامی کادرها و اعضای سازمان جاری گردید. اگر چه مسئولیت تمام عیار استراتژی شکست خوردهٔ مجاهدین بنا بر گواهی تاریخ و گفته های شخص خودش، بر عهده مسعود رجوی است.

- تحلیل غلط از شرایط ایران
- یکسونگری و دگماتیسم وحشتناک
- خود بزرگ بینی بی همتا
- جنگ و ستیز با همهٔ نیروهای سیاسی
- برقراری دیکتاتوری عنان گسیخته در خاک محدود شدهٔ عراق و تاسیس زندان و شکنجه گاه

- تحویل ناراضیان به دولت ایران از طریق وزارت اطلاعات عراق
- برگزاری مراسم امضاگیری بر مبنای اعلام تعهد و سرسپردگی تا
پایان عمر به مسعود و مریم و...

همه و همه قدم هایی بودند که سازمان مجاهدین را از یک نیروی
سیاسی تعریف شده به یک سکت بسته و فرقه مذهبی تنزل داده است. مجاهدین
در تحلیل های درونی شان از سالیان گذشته به- گواهی تمامی اعضای جدا
شده- برآورد کرده بودند در صورت شکست، تمامی ناراضیان خود را در خاک
اروپا حتی با سلاح سرد خواهند کشت و مسعود رجوی این فرمان را به همه
اعضا و کادرها ابلاغ کرده است و در همین رابطه بیان میکرد زندانهای اروپا)
یعنی همین جایی که خانم مریم رجوی هم الان سعادت حضور در آنجا برایش
فراهم شده است) همانند هتل های چهارستاره ای است که به شما در صورت
دستگیری سخت نخواهد گذشت.

اکنون پس از شکست تمام عیار استراتژی ارتش آزادیبخش که با
فریب(راه اندازی جنبش اجتماعی از داخل - حمله نظامی از خارج) رشیدترین
فرزندان مردم ایران را به صحراهای عراق برد تا در خدمت یکی از دیکتاتورترین
حکومت های جهان قرار دهد، زمان اجرای این فرمان «رجوی ها» فرا رسیده
است.

به گزارش روزنامه «لوفیگارو» یکی از اهداف مجاهدین در خاک اروپا
ترور اعضای ناراضی سابق شان بوده است ولیکن ضربه کمرشکن ۱۷ ژوئن، با
هجوم پلیس ضد تروریست فرانسه به ۱۳ پایگاه و دستگیری ۱۶۵ تن از
کادرهای بالای سازمان مجاهدین که کنترل اصلی ترین پایگاه فرماندهی سیستم
های آنان در اروپا و آمریکا را بر عهده دارد، این فرصت را از آنان گرفت.
آری گناه ما ناراضیان این بوده و هست که «اسرار هویدا می‌کردیم»
وگرنه هیچ نیازی به کشتن ما سرکشان! که- پیمان را از گلیم رهبری بیرون
گذاشتیم- نبوده و نیست. در دنیای ارتباطات و عصر آگاهی توده ها و صبوری

و شکیبایی برای تحمل نظرات دیگران، این است روش و منش سازمان مجاهدین خلق ایران.

این چنین است که آنان قدم در جای پای سلف تاریخی خود یعنی - خمینی - میگذارند و تنها چاره را ترور ناراضیان خود در خاک اروپا می بینند، با این تفاوت که رژیم خمینی در اوج پیروزی و سرمست قدرت «بختیار ها را در اروپا ترور میکرد» ولی مجاهدین در اوج شکست و حضيض استیصال دست به این اقدام میزنند و چون - دائی جان ناپلئون! - فرمان قتل صادر می کنند.

باید گفت: دایی جان ناپلئون، آرزو برجوانان عیب نیست، برای شما چطور؟ عول اما تاریخ را بنگرید که قاضی بروگر همان قاضی سرشناسی است که پرونده جنجالی قتل بختیار توسط تروریست های اعزامی از تهران را در فرانسه بر عهده داشت و اکنون پرونده تروریست های اعزامی از عراق را به جریان انداخته و مجاهدین را به پای میز عدالت در فرانسه فرا خوانده است.

به آگاهی مردم ایران و نیروهای آزادیخواه میرسانیم که بر اساس اطلاعات مشخص، تصمیم نهایی اجرای چنین نقشه ای پس از برگزاری سمینار جادشدگان مجاهدین در پاریس، به تاریخ ۱۸ آوریل ۲۰۰۳ که به ابتکار بیش از ۳۰ تن از مجاهدین رها شده از چنگال مجاهدین در کلوپ مطبوعاتی فرانسه ترتیب داده شده بود و وسیعاً توسط رادیوهای فارسی زبان بین المللی از جمله رادیو فردا، رادیو آمریکا، بی بی سی و رادیو فرانسه منعکس گردید، اتخاذ شده است. در این سمینار ما به عنوان جریان جدا شده از سازمان، آینده مجاهدین و اهداف شان پس از حمله آمریکا به عراق را مورد بحث و بررسی قرار داده بودیم، از این تاریخ است که اقدامات عملی در مسیر اجرا قرار گرفته بود.

- جهت افکار عمومی و روشننگری سیاسی، فیلم برگزاری این سمینار که پس از انقلاب سال ۱۳۵۷ در درون سازمان مجاهدین اولین نمونه و در نوع خود بی سابقه میباشد، در دست تهیه است و بزودی در معرض نمایش عموم قرار خواهد گرفت و به همین دلیل بوده است که رهبری مجاهدین آنرا انشعاب و جریانی رو به رشد تلقی کرده و فرمان اجرای عملی آنرا در دستور کار قرار داده بود و برای تدارک چنین عملیاتی، کادرهایی همچون «بیژن رحیمی» از

عناصر و کادرهای ضد اطلاعات و حفاظت مسعود رجوی، وارد خاک اروپا شدند.

البته از همان زمان، مراجع قانونی و پلیس کشورهای زیربلافاصله در جریان امر قرار گرفتند و مجاهدین خواب می بینند که بتوانند چونان رژیم خمینی مخالفین شان را قبل از پیروزی، از سر راه بردارند. من شخصاً فیلم و سند ارزشمندی در اختیار دارم که شخص آقای (محمد علی جابرزاده عضو ستاد فرماندهی و مسئول کمیسیون مطالعات استراتژیک) در ۱۳ سپتامبر سال ۲۰۰۲ از طریق تلویزیون رسمی مجاهدین علناً فرمان قتل مرا «مسعود طیبی» را بیان کرده است و این سند در هر دادگاه صالحه قابل ارائه است و بخشی از این سند از تلویزیون اروپایی پخش شده است. ARTE

آری این است سرنوشت صادقترین فرزندان این آب و خاک که به قول دوست همدردم اقیانوس صداقت خود را به پای کسانی ریختند که قلب شان گنجایش کوزه ای آب را هم نداشت. همانی که با انواع فریب و سرکوب در منتهای مغزشویی های مزورانه و مضمئنکننده سعی در به بند کشیدن روحی و جسمی افراد کرده و می کنند و در هر سر پیچی باز هم رهبران به اروپا- قبل از حمله آمریکا به عراق- فرار خواهند کرد و کادرهای پایین باید در زیر بمباران باقی بمانند و بهای عقب ماندگی های سیاسی رهبران را بیشتر و بیشتر بپردازند، و اگر شما بخواهید از چنگ و چنبره آنان رهایی یابید حکم قتل شما را به سادگی خوردن یک لیوان آب، صادر می کنند و حتی اگر برای شان ۲۰ سال بی هیچ چشمداشتی کار کرده باشید، این هرگز مهم نیست.

و هم الان را بنگرید، باز هم پایینی ها هستند که بدستور تشکیلاتی باید چون شمع بسوزند و چون پروانه شعله ور گردند. باشد تا روزی که به تمامیت افکار و عملکردهای به غایت غیر انسانی شما برای همه خلق قهرمان پدیدار گردد و «سیه روی شود هر که در او غش باشد».

خطاب به مردم آزاده!

و نیروهای سیاسی آزادیخواه و استقلال طلب!

گناه ما ناراضیان که به عنوان جریانی که صدای ناراضیان درون این سازمان را نمایندگی میکند، این بوده و هست که می‌گوییم:

۱- استراتژی مجاهدین در انتخاب طغیان مسلحانه و انتخاب شیوه ترور برای ازمیان برداشتن مخالفین روش پیشبرد درست مبارزات مردم ایران نبود و تماماً در جهت کسب قدرت به هر قیمت طراحی شده بود و ما و یارانمان نردبانی بودیم که دیگران را باید به مسند قدرت میرساندیم، همین و بس.

۲- این شیوه ضربات بسیار جبران ناپذیری به جنبش آزادیخواهانه و دمکراتیک مردم ایران وارد کرده است و بسا پشسته‌ها از کشته‌ها ساخته است و البته این هرگز به این مفهوم نیست که رژیم، جنایتکار نبوده و نیست.

۳- به قدرت رسیدن با سوء استفاده از هر وسیله‌ای از جمله مذهب و تعمیق توده‌ها در عصر کبیر آگاهی خلق‌ها به پایان رسیده است.

۴- کشتن تک‌تک ما مساله از سازمان مجاهدین حل نخواهد کرد. بگذریم از اینکه - در خواب پنبه دانه می‌بینند - ولی بایست گفت و هزار باره تکرار کرد «خود شکن آینه شکستن خطاست».

۵- این نگرش دقیقاً نشان از محتوای درونی امروز این سازمان دارد که تحمل نکردن هر گونه صدای مخالف، فحاشی و انواع تهمت‌های سیاسی که تمامی گروه‌های سیاسی از آن بی بهره نمانده‌اند، نشان از آن دارد که بهتر و بیشتر بفهمیم که مجاهدین هرگز بدیل روشن برای آینده ایران نبوده و نیستند. کسانی که قبل از رسیدن به قدرت با اعضای خود این چنین می‌کنند، بنگرید که در فردای آزادی با مردم ایران و گروه‌های سیاسی مخالف، چه خواهند کرد.

۶- جریان ره‌اشدگان از سازمان مجاهدین تلاشی است روشنگرانه که عملکردها و تصمیم‌گیری‌هایی را که نقش بسا مخرب و کاهنده در مسیر آزادیخواهی مردم ایران بازی می‌کند و آنرا به باد افشا می‌سپارد و حاضر است با حفظ امنیت برای روشنگری افکار عمومی و ارائه نظرات خود در هر مناظره تلویزیونی و بحث آزاد، شرکت کند و عملکردها و سیاست‌های امروز و گذشته سازمان را به نقد منصفانه بکشد، در هر کجا که سازمان مجاهدین می‌پذیرد و می‌خواهد.

آری اگر در انسان شناسی توحیدی کرامت بنی نوع ما نهایتاً در اختیار و آزادی اوست، همانا احیای مقولۀ آزادی احیای بشریت و انقلابات مغلوب است.

این سخن مسعود رجوی در سال ۱۳۵۷ بود، کسی که با همین سخنان ما را فریفت و اکنون بنگرید که چگونه در سال ۱۳۸۲ پس از ۲۵ سال وعده و وعید، فرمان اجرای قتل مخالفین سازمانی اش را که ما باشیم، آن هم در خاک اروپا صادر می کند.

اما تاریکی و جهل را از درخشش حقیقت هیچ گریزی نیست و بی تردید، گذشته چراغ راه آینده است. به امید پیروزی مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران.

۲۵ ژوئن ۲۰۰۳

مجاهدین در آتش

حمید فرخنده

سرگذشت سازمان مجاهدین حکایت نسلی است شیفته و انقلابی که به شدت سرکوب و دسته دسته به جوخه های اعدام سپرده شدند. نه حکومت به آنها احترام گذاشت و نه آنها به حکومت. با خشونت با آنها رفتار شد و برخورد خشونت آمیز آنها به نوبه خود باعث گسترش جو خشونت در ایران دهه شصت شد.

سازمان نوجوانان اعدام شده، سازمان مادران داغدار که چه بسا سنگ قبری برای تسلی خاطر و ریختن اشکی نیز از آنها دریغ شده است. نسلی هم مظلوم هم محکوم، نسلی گرفتار تعصب و شعار، نسلی در بدر که هر از چندی قربانی شده است. قربانی خشونت جمهوری اسلامی، قربانی محاسبات سیاسی کشورهای غربی، قربانی همکاری با صدام، قربانی رهبری استالینیستی سازمانی غیر دمکراتیک و مهمتر از همه قربانی جهل خود، قربانی خواستن ولی ندانستن، اسیر تعصب آرمانی و سازمانی. ائتلاف انرژی تا سر حد مرگ اما در کژراهه های تاریخ.

هیچ حزب و سازمان سیاسی ایرانی در اپوزیسیون به اندازه مجاهدین کشته نداده است. سازمانی سرخ، تشکیلاتی خونین، یک دنیا احساس، ذره ای منطق. و هیچ سازمان سیاسی تا به این حد در تحولات اجتماعی سال های اخیر ایران غایب نبوده است. سازمان پنبه های رشته شده دوستی با سناتورها و نمایندگان پارلمان های کشورهای غربی. سازمانی که نه تنها در میهن خود

آغوشی برایش باز نیست، بلکه در خارج از کشور نیز روز به روز عرصه بر آن تنگ تر می شود.

سازمان شاگردان غایب در کلاس تمرین دمکراسی مردم ایران. سازمان خود خواهی تا حد پذیرش مرگ. سازمان خودکشی به نام عملیات نظامی. غایب در اظهار نظرها، مصاحبه ها و گفتگوها، غایب در تبادل نظر با دیگران.

با رایو و تلویزیون مخصوص خود، تظاهرات مخصوص خود و تحلیل های منحصر بفرد خود و البته با زندانهای مخصوص خود برای مسئله داران. با رئیس جمهور ایران خود برگزیده. مغرور به تانک های خویش و مست از رژه در برابر کیش شخصیت مریم و مسعود.

انگار که مجاهدین علیرغم دادن قربانی های بسیار، در سال هائی که مردم ایران چه در داخل و چه در خارج از کشور در کوران حوادث و سختی ها، از تکرار ملال آلود چرخه استبداد، خسته در جستجوی پایان دادن به این دور باطل، بتدریج به کشف شیشه عمر استبداد نایل آمدند، به مسافرت رفته بودند.

تحت فشار قرار گرفتن آنها در فرانسه را بایست در ورای تحلیل کلاسیک "زد و بند فرانسه با جمهوری اسلامی" ارزیابی کرد. چرا که شرایط بین المللی امروز چنین اجازه ای به فرانسه نخواهد داد. گذشته از اتهامات و گفته های پلیس ضد اطلاعات و دولت فرانسه در مورد فعالیت های تروریستی این سازمان، این چشمک زدن دولت فرانسه به امریکاست برای تجدید و ترمیم روابط این کشور با امریکا که در پی جنگ عراق به تیره گی گرایید.

در این میان آقای خاتمی می داند که علیرغم تقاضای استرداد مجاهدین دستگیر شده در فرانسه، حکومت ایران در عرصه جهانی بی آبروتر از این است که این تقاضا بتواند حتی تحت نام مبارزه با تروریسم عملی شود.

مجاهدین در بن بستند. وادار کردن مستقیم و یا غیر مستقیم هواداران این سازمان به عملیات خود سوزی، نشانه استیصال این سازمان و بی احترامی به جان انسان هاست که هواداران را سربازان و یا مهره هائی می داند

که می بایست در پای ابهت تعصب ایدئولوژیکی و کیش شحصیت رهبری بسوزند و ذوب شوند، همانند ذوب شدگان در ولایت.
آنکه بر حق است خود را به آتش نمی کشد، بلکه خود را زنده نگه می دارد تا آزادی و عدالت را فریاد کند و سرانجام شاهد سوختن سیاهی ها و پلیدی ها در آتش زندگی باشد. به امید برخاستن ققنوس از خاکستر مجاهدین در آتش!

جمعه ۳۰ خرداد ۱۳۸۲ - ۲۰ ژوئن ۲۰۰۳

داستان از چه قرار بود!

عضو سابق سازمان مجاهدین، فرانکفورت آلمان

۱- با دستگیری رهبری این سازمان، به برکت انقلاب ایدئولوژیک (تعطیل کادرسازی و فقط جمع آوری نیروهای اجرائی و سرباز وظیفه)، سازمان حالت فلج و فشل بخود گرفته است. تا جایی که صدای علی ناظر را نیز که تا به حال عینک غیر مجاهدی (البته برای دفاع بهتر از آنان) به چشم زده بود را نیز در آورده است.

۲- در جریان خود سوزی های تشکیلاتی و سازمان یافته، هیچ کدام از مسئولین دستگیر نشده سازمان، پیشقدم نشدند و فقط نیروهای هوادار و بسیجی شان را جلو فرستادند.

۳- تا به حال آقای رجوی، لب از لب باز نکرده و به خلق قهرمانش هیچ توضیحی نداده است. دلایل این خفقان، به خلق قهرمان اساساً مربوط نیست. گویی که اساساً هیچ اتفاقی نیفتاده است.

۴- سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومتش، در رابطه با استرداد دو عضو دیگرش از طرف دولت سوریه به ایران و شکنجه گاههایش، فقط یک اطلاعیه داد. نه تظاهرات، نه آکسیون، نه اعتصاب غذا و نه دستورات تشکیلاتی خود سوزی و ... و به خاطر دستگیری مریم و کادر رهبری اش آنهم در زندانهای هتل مانند اروپا اینقدر سر و صدا براه می اندازد. اینهم از معنا و مفهوم عدالت علی گونه و جامعه بی طبقه توحیدی شان!

۵- تا به حال وانمود می کردند که رهبری مجاهدین (مسعود و مریم) در عراق و در کنار نیروهای تحت خطر پابینی سازمانند. در حالی که بنظر میرسد که آنها را مخفیانه و با پاسپورتهای جعلی وارد اروپا کرده اند. حمله غافلگیرانه

پلیس فرانسه، یک موردش را رو کرد. به امید رو شدن موارد بعدی! و این که پلیس کشوری دیگر، مسعود خان را نیز از سوراخی دیگر بیرون بکشد.

۶- هواداران صادق اما نا آگاه مجاهدین! آیا هنوز دست اینان برایتان رو نشده؟ آیا دلایل بیشتری نیاز دارید؟ آیا هرگز از خود سؤال کرده اید که چرا اینان که در سازمان به شما میگویند مظهر فدا و شرف ایدئولوژی سازمانند، باید در اروپا جا خوش کنند و بسیجیان شان در زیر بمبها و انواع مخاطرات در عراق باقی بمانند!

و در پایان دو آرزو:

۱- آقای رجوی از سوراخشان به بیرون تشریف فرما شده و حول این شکست در عرصه سیاسی و بین المللی نیز افاضاتی به خلق قهرمان شان بفرمایند.

۲- که دیگر بوی مشمنز کننده این سازمان مافیایی از دهان هیچ ناظری به مشام خلق قهرمان ایران نرسد. چرا که آزارمان میدهد. مگر این که این آقایان ناظر و گزارشگران پنالتهای ورزشی، لباس بیطرفی و روشنفکری را از تن بدر آورده و لباس بسیجیان شکست خورده ارتش آزادی بخش سابق را بتن کنند و بگویند که مجاهد هستند و بطور تاکتیک این لباس را پوشیده اند. و بدین صورت دیگر نیازی نخواهد بود زحمت چند انتقاد آبی را هم به آنها متحمل شوند.

امیدوارم که در راستای خدمت به مردم ایران، همه اعضای جدا شده مجاهدین، از فرصت تاریخی موجود در راستای افشای این کاریکاتورهای خمینی! حد اکثر بهره برداری را بکنند و نگذارند که مردم ایران در آینده بهایش را بپردازند.

اطلاعیه انجمن سیاسی – فرهنگی "ایران پیوند"

در جریان حمله پلیس فرانسه به مقرهای مجاهدین در پاریس مدارک و اسناد طرح ترور اعضای جدا شدهٔ مجاهدین، توسط مجاهدین خلق کشف شد. روزنامه فیگارو، سه شنبه ۲۴/۶/۲۰۰۳، به نقل از سازمان امنیت فرانسه، پرده از یک طرح تروریستی برداشت که مجاهدین خلق در پاریس در صدد اجرای آن طرح بودند و آن قتل مخالفین شان تحت بهانهٔ همکاری با جمهوری اسلامی، بود. خبر مزبور را روزنامهٔ واشنگتن پست، رادیوهای آلمان، فردا و... به نقل از فیگارو، پخش کردند.

ما تعدادی از مخالفین و اعضای جدا شده از مجاهدین که در کشورهای اروپایی اقامت داریم، به دفعات مختلف از صدور فرمان قتل مخالفین مجاهدین توسط رهبران سازمان (مسعود و مریم رجوی) خبر داده بودیم.

اعضای ناراضی که قبلاً و یا ماههای قبل از سازمان مجاهدین فرار کردند، اعتراف کرده اند، مسعود و مریم رجوی، در نشست های مختلف، اعضایشان را به قتل اعضای ناراضی و مخالفین سیاستهای مجاهدین که در کشورهای غربی سکنی دارند، تشویق و ترغیب کرده و فرمان داده اند.

ما اعضای جدا شده و ناراضی از سیاستهای رهبران مجاهدین، با شناختی که از ماهیت واقعی مجاهدین و ایدئولوژی نفرت و انتقام شان داریم، کراراً موضوع انتقام کشی رهبران مجاهدین نسبت به مخالفین شان را گوشزد کرده و پس از افشاء نیات و تصمیم شان که توسط پلیس فرانسه در حمله به مقرهای مجاهدین که در تاریخ ۱۷/۶/۲۰۰۳ اتفاق افتاد، به تمامی اعضای جدا شده از مجاهدین هشدار مجدد می دهیم تا با مراجعه به مراجع قانونی و حقوقی کشورهای محل اقامت شان، از اجرای نقشه های تروریستی مجاهدین که تحت

بهانه همکاری مخالفین با جمهوری اسلامی انجام خواهد گرفت، پیشگیری کرده و تحت پیگرد قانونی قرار دهند.

ما همچنین، نیروهای پلیس و مجامع حقوق بشری و فعالین سیاسی را به نقشه های تروریستی مجاهدین در خاک اروپا هشدار می دهیم و پلیس اروپایی را مسئول حفظ جان و امنیت پناهندگان سیاسی و شهروندان ایرانی می دانیم.

رونوشت:

پلیس فرانسه و کشورهای اروپایی

پارلمان اروپا

مجامع حقوق بشری و...

سازمان مجاهدین، یک فرقه افراط گرای غیردمکراتیک؟

مصاحبه نیویورک تایمز با اردشیر پرهیزگاری، محمد حسین سبحانی و کریم حقی

روزنامه نیویورک تایمز در شماره روز دوشنبه ۳۰ ژوئن گزارش مفصلی را به قلم ایلین شیلینو، خبرنگار کهنه کار خود در امور ایران، به سازمان مجاهدین خلق اختصاص داده و ضمن مصاحبه با اعضای سابق این گروه سعی کرده است به زوایای درونی این گروه پی ببرد.

خانم شیلینو در این گزارش به نقل از اعضای سابق گروه از رفتارهای بی رحمانه و از جمله "مشارکت سازمان مجاهدین در سرکوب شیعیان و کردهای شورشی عراق پس از جنگ خلیج فارس" خبر می دهد.

این روزنامه در ابتدای مقاله خود با اشاره به این که آمریکا و ۱۵ کشور اتحادیه اروپا سازمان مجاهدین خلق را یک گروه تروریستی می شناسند نوشته است آمریکا و فرانسه تلاش دارند از هویت واقعی اعضای این سازمان سر در آورند و نحوه برخورد با آنها را ارزیابی کنند.

به نوشته نیویورک تایمز، انگیزه دولت فرانسه از حمله به قرارگاه های محلی سازمان مجاهدین در منطقه "اوور-سر-اویز" و سایر مراکز فعالیت آن در خارج از پاریس که به بازداشت مریم رجوی، رهبر آن منجر شد، جلوگیری از انتقال کانون سیاسی- عملیاتی این سازمان از عراق به فرانسه بوده است.

دولت فرانسه به مدت بیش از دو دهه به اعضای این سازمان پناهندگی سیاسی اعطا کرده و حتی ماموران پلیس را به محافظت از آنها گماشته است، اما "پیر دو بوسکه"، مدیر سازمان اطلاعاتی فرانسه در مصاحبه ای با نیویورک تایمز گفت که سازمان های اطلاعاتی فرانسه از پاییز گذشته متوجه ورود شمار

روزافزون مجاهدین خلق و پس از جنگ عراق متوجه ورود شمار زیادی از سربازان آن به فرانسه شدند.

به گفته این مقام فرانسوی مجاهدین یک کارخانه تولید رنگ را در شهر سنت کوئن لامون اجاره کردند و ضمن راه اندازی یک استودیوی تلویزیونی و نصب بشقاب های ماهواره های در حال تبدیل کردن آن به یک مرکز ارتباطات بودند.

بنابه این گزارش، مقام های اطلاعاتی فرانسه گزارش دادند که مجاهدین برای حمله به سفارتخانه های ایران و سایر منافع این کشور در اروپا و ترور ۲۵ نفر از اعضای سابق خود برنامه ریزی کرده بودند.

آقای بوسکه گفت: "این به هیچ وجه یک جنبش سیاسی و یک جنبش دمکراتیک نیست. این گروه خود را برای احیای دمکراسی در ایران آماده نمی کند. اینها گروهی کاملاً افراط گرا هستند. فرقه ای تندرو فاقد هرگونه نظام دمکراتیک. فرقه کیش شخصیت در پیروی از رهبر."

وزارت خارجه آمریکا نیز سازمان مجاهدین خلق را به عنوان یک شبکه تروریستی شناسایی کرده است اما به نوشته نیویورک تایمز به بخش های غیرنظامی آن اجازه می دهد به فعالیت علنی در آمریکا بپردازند و حتی نام آن در وزارت دادگستری آمریکا به عنوان گروهی که حق لابی دارد ثبت شده است. این امتیاز به این گروه امکان می دهد در کنگره آمریکا به جلب حمایت نمایندگان بپردازد.

به نوشته این روزنامه از جمله تعدادی از نمایندگان کنگره آمریکا با امضای نامه شاهین قبادی، سخنگوی مجاهدین خلق در واشنگتن، به بازداشت اعضای آن توسط فرانسه اعتراض کرده اند.

ماهیت سازمان مجاهدین

نیویورک تایمز در بخش بعدی گزارش خود می نویسد: "برای کسانی که درباره این سازمان مطالعه کرده اند و همچنین برای برخی از اعضای سابق آن، سازمان مجاهدین با یک سازمان سیاسی که از حمایت گسترده عمومی در

ایران بهره مند است، فاصله زیادی دارد. این گروه از زمان تاسیس خود به منظور نبرد با حکومت سلطنتی ایران در دهه ۱۹۶۰ چند مرحله تحولات عقیدتی را پشت سر گذاشته و از مخلوطی از عقاید ضدامپریالیستی به ترکیبی از اسلام و مارکسیسم تا سوسیالیسم مبتنی بر برابری، و نهایتاً یک فلسفه مبهم که از دمکراسی، آزادی و حقوق مساوی برای زنان سخن می گوید حرکت کرده است". این روزنامه به نقل از اروند ابراهیمیان، استاد تاریخ در کالج باروک که جامع ترین کتاب درباره تاریخ این سازمان را به رشته تحریر درآورده می نویسد: "تاکید بر اطاعت از رهبر است که به بقای گروه کمک کرده و نه یک برنامه مشخص سیاسی. اگر مسعود رجوی فردا بلند شود و بگوید زمین گرد نیست، اعضای سازمان آن را می پذیرند".

نیویورک تایمز نوشت این سازمان همواره تلاش داشته است در جهان خارج چهره مثبتی از خود ارائه کند اما به گفته اعضای سابق گروه، در حالی که نمایندگان آن در کشورهای مختلف علناً حملات ۱۱ سپتامبر را محکوم می کردند، مجاهدین در داخل عراق به جشن و شادمانی پرداختند.

اردشیر پرهیزکاری، ۳۹ ساله و از اعضای سابق شورای مرکزی سازمان که اکنون یک پناهنده سیاسی در اروپاست، در مصاحبه ای تلفنی با این روزنامه گفت: "من آن زمان در یکی از زندان های سازمان حبس بودم و آن روز با توزیع آب میوه و شیرینی چنان با ما خوشرفتاری شد که هرگز ندیده بودیم. آنها حوادث ۱۱ سپتامبر را انتقام خدا از آمریکا توصیف می کردند".

وی درباره تجربه شخصی خود در این سازمان گفت: "انسان هویت خود را گم می کند و به او اجازه نمی دهند آزادانه فکر کند. زمانی که من با آنها درگیر شدم و اشتباهاتشان را به آنها گوشزد کردم، محاکمه ام کردند و به جرم عدم اطاعت از دستورات رهبر به زندان انداختند".

بنابر این گزارش وی گفت چنان مورد ضرب و شتم قرار گرفته است که اکنون می لنگد.

نیویورک تایمز نوشت سایر اعضای سابق گروه که از آن رویگردان شده اند نیز در مصاحبه هایی از جنبه های بی رحمانه گروه در عراق خبر می

دهند. این افراد می گویند پس از جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس، دولت عراق به سربازان مجاهدین دستور داد به سرکوب شورشیان کرد و شیعه کمک کنند.

کریم حقی، از محافظان شخصی سابق مسعود و مریم رجوی که اکنون در اروپا پناهندگی سیاسی گرفته است گفت: "خانم رجوی به ما گفت با تانک کردها را له کنیم و سعی کنیم گلوله ها را برای عملیات های دیگر ذخیره کنیم. ما را مجبور کردند هم کردها و هم شیعیان را به قتل برسانیم و من گفتم اینجا نیامده ام که سایر مردم را بکشم."

آقای حقی گفت که زندانی و نهایتاً موفق به فرار شده است.

بنابر این گزارش محمد حسین سبحانی، یکی دیگر از محافظان سابق رهبران مجاهدین خلق گفت او را وادار کرده اند از همسرش جدا شود و دخترش را که ۶ سال بیشتر نداشت به اجبار از عراق خارج کرده اند که توسط یک زوج ایرانی در دانمارک به فرزند خواندگی پذیرفته شد.

وی گفت: "آنها به دخترم گفتند که پدرت در عملیات مجاهدین کشته شده و من از هرگونه تماس با او ممنوع شدم." وی افزود دخترش را که اکنون ۱۸ سال دارد، یافته است.

نیویورک تایمز نوشت فرید سلیمان، یکی از سخنگویان مجاهدین اتهام طلاق اجباری اعضای سازمان را رد کرده و گفته است، اعضا به طور داوطلبانه تصمیم به فرستادن فرزندانشان به خارج گرفتند.

وی همچنین این مساله را که گروه برای اجرای عملیات تروریستی از مقر خود در پاریس برنامه ریزی می کرده است رد کرد و گفت مقام های فرانسوی هیچ سلاحی در ۱۳ مقر گروه در فرانسه نیافته اند.

نیویورک تایمز نوشت: "در همین حال، سرنوشت مجاهدین در فرانسه نامعلوم است.

مقام های فرانسوی می گویند کسانی که اقامت قانونی دارند می توانند در فرانسه بمانند و قصد ندارند هیچ کس را به ایران مسترد کنند. اعضای مجاهدین در ایران مسلماً به عنوان خائن محاکمه خواهند شد."

به نوشته این روزنامه برای مثال خانم رجوی تا سال ۲۰۰۶ از موقعیت پناهندگی در فرانسه برخوردار است و از سرنوشت آقای رجوی، که به گفته سازمان های اطلاعاتی آمریکا آخرین بار در عراق مشاهده شده است، اطلاعی در دست نیست.

طرح سازمان مجاهدین خلق برای ترور اعضای جدا شده خود در اروپا

مصاحبه امیر مصدق کاتوزیان با اردشیر پرهیزکاری، مسعود طیبی و منوچهر سخائی

روزنامه فیگارو در شماره روز چهارشنبه خود به نقل از مسئولان امنیتی فرانسه خبر داده است که سازمان مجاهدین خلق در صدد ترور مخالفان سازمانی خود بوده است، این درحالی است که بلافاصله پس از دستگیری گسترده اعضای این سازمان در فرانسه که مریم رجوی و شمار دیگری از رهبران آن در میان آنان هستند مقامات پلیس و وزارت کشور فرانسه گفته بودند دلیل بازداشت این عده از جمله طرح حمله به نمایندگی های جمهوری اسلامی در فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی بوده است. همکارم امیر مصدق کاتوزیان گزارشی دارد درباره این اتهام تازه.

امیر مصدق کاتوزیان: (رادیو فردا): روزنامه فیگارو به نقل از سازمان امنیت فرانسه، خبر داده است که مسئولان امنیتی این کشور، پس از دستگیری گسترده اعضا و مسئولان سازمان مجاهدین خلق در هفته گذشته، پی بردند که این سازمان در صدد اجرای طرح قتل مخالفان جدا شده خود بوده است. یکی از این جادشدگان، اردشیر پرهیزکاری که می گوید پس از سالها عضویت در این سازمان و فعالیت در پایگاههای آن در عراق، در پی اختلافات درونی زندانی و سپس در سال ۱۳۸۱، از آن جدا شده است، می افزاید

اطلاعات سازمان امنیت فرانسه، با مشاهدات شخصی او طی سالهای ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۱، مطابقت دارد.

اردشیر پرهیزکاری: در طی سالهای اخیر، یکی از مشکلاتی که همیشه آقای رجوی طرح می‌کرد، مشکل مخالفین سیاسی‌اش در اروپا بود و میگفت مجموعه انرژی که اینها از ما می‌گیرند خیلی زیاد است. اینها دارند به ما ضربه می‌زنند، به ما خیانت می‌کنند و جو عمومی را هم در واقع جووری تحریک می‌کرد که آنجا در جلسه عمومی، مرتباً شعار باید اعدام شوند، باید کشته شوند، اینها از پاسدارها بدترند، جنایتکارند و به تمام مخالفین سیاسی این حرفها را می‌زدند. همانجا طی همین نشستها، بارها و بارها، یعنی از سال ۷۶ تا ۸۱ که من از آنجا خارج شدم، تقریباً در تمامی بحثها این صحبت آقای رجوی مرتباً تکرار می‌شد به عنوان یک فصل مشترک تمام بحثها، که حرفش این بود که بله شما درست می‌گویید، اینها خائن‌اند، اینها باید کشته شوند، ولی ما الان مسئولیت یک آلترناتیو سیاسی را داریم و در بیرون و اروپا و خارج از ایران، از آنجایی که به این دید به ما نگاه می‌کنند، ما نمی‌توانیم پرونده خودمان را خراب کنیم. بنابراین تا زمانی که این هست، اگر روزی پیروز شدیم، یعنی این روال ادامه داشت، به عنوان یک طرف حساب سیاسی، به عنوان یک آلترناتیو به قدرت رسیدیم، که آن موقع تصمیم می‌گیریم با اینها چه کار کنیم. ولی اگر روزی ما شکست بخوریم، بر هر مجاهد خلقی است، بر هر افسر آزادی بخشی است، هر کس این کار را نکند، بی‌غیرت است، باید شخصاً طراحی کنیم، با هر وسیله‌ای که شده، سلاح سرد، سلاح گرم، در اروپا تهیه‌اش هیچ کاری ندارد، بروید عملیات را انجام دهید، هر چند تعداد که توانستید بکشید، بعد هم بروید خودتان را به پلیس معرفی کنید، زندانهای اروپا مثل هتل چهارستاره است، نه مثل اوین است و نه مثل زندانهای کشورهای جهان سوم. این سخنانی بود که بارها و بارها در هر جلسه و نشستی فصل مشترک تمام بحثها قرار میگرفت.

۱. م. ک: آنچه را اردشیر پرهیزکاری می‌گوید، عضو دیگر پیشین شورای مرکزی سازمان مجاهدین خلق که در پی ۲۰ سال فعالیت، سال گذشته

با خروج از عراق، از این سازمان کناره گرفت، تایید می کند و می گوید وی و شماری دیگر از جدانشدگان این سازمان در اروپا، در حدود شش ماه پیش به اطلاعاتی در مورد احتمال ترور اعضای جدانشده این سازمان دسترسی پیدا کرده، آنرا در اختیار پلیس قرار دادند.

مسعود طیبی: ما حدود شش ماه پیش از طریق یکی از اعضای خود سازمان که در کشورهای اروپایی فعالیت می کرد و از این ارگان جدا شده بود، مطلع شدیم که سازمان مجاهدین چنین طرحی دارد، ما هم کاری از دستمان بر نمی آید، جز اینکه پلیس را در جریان قرار دهیم که جان ما در خطر است و تقاضای حفاظت کنیم.

ا. م. ک: پلیس کدام کشورها؟

مسعود طیبی: نروژ، سوئد، آلمان و هلند، به طور مستقیم مطلع کردیم پلیس کشورهای مذکور را که چنین طرحی برایمان در نظر گرفتند، آنها هم به ما ملاقات دادند که صحبت‌های ما را بشنوند در این زمینه، دلایلمان را بهشون ارائه کنیم.

ا. م. ک: منبع اطلاعاتی که پلیس کشورهای اروپایی داشتند و بعد فیگارو چاپ کرده، یعنی در حقیقت خود شماها بودید، حرف شماها است علیه مجاهدین؟

مسعود طیبی: این بخشی از آن است، نه تمامش، چرا که در ابتدا به ساکن، تمام اطلاعاتی را که ما بهشون دادیم، اول با دیده ناباوری بهش نگاه می کردند، اینطور نبود که درجا حرف ما را بپذیرند. تحقیقاتی را انجام دادند تا به یک سند مشخص رسیدند، وگرنه موضوع مال شش ماه قبل است.

ا. م. ک: چطور در این مدت این همه اعضا آمدند بیرون و هیچ کدامشان حتی یک تیر هم بهشون شلیک نشده؟

مسعود طیبی: در صورتی این امر اجرا می شد که سازمان مجاهدین قطعاً به این نقطه برسد که خط و استراتژی اش شکست خورده و آن موقع تصفیه حساب می کند. اینطور هم نیست که اعضای قبلی سازمان که از این سازمان جدا شده اند، یک تلنگر هم بهشون نخورده باشد. اخیراً حدود هشت ماه قبل مادر رضوان ۷۰ ساله ما در شهر یوتوبوری سوئد، مورد حمله قرار گرفت خونه شون، تمام خونه شون را از بین بردند. ایشان به پلیس مراجعه کردند، حتی از قاب عکس و آلبوم اینها نگذشتند. دفتر پیوند بود که در سال ۷۶، دو بار مورد حمله قرار گرفته، مسئول این کمیسیون مطالعات استراتژیکی شورای ملی مقاومت پس از ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۲ از طریق تلویزیون سیمای آزادی، فرمان قتل منو بیان کرد که طیبی باید کشته شود و فرمان قتل من به عنوان یک سند در هر دادگاه، حاضرم این را ارائه بدهم و تمام اینها با شواهد مشخص توسط پلیسهای کشورهای مذکور در دسترس است، اینطور نیست که اینها به افراد ناراضی کاری نداشته باشند. تهدیدهایی شده، خود پلیس کشورها بچه ها را خبرمیکردند، دوستان ما را که این تهدیدها در موردتون شده و می گفتند باید خودتون مواظب باشید و حتی در این رابطه اخیر به طور مشخص خواستند که اگر می خواهید برای شما حفاظت در نظر گرفته شود. و ما گفتیم که قطعاً این را می خواهیم، چون اصلاً احساس امنیت، حتی در خاک اروپا نمیکنیم.

ا. م. ک: آیا دلیلی دارد که این تهدیدها به ادعایتان افزایش پیدا کرده؟

مسعود طیبی: دقیقاً جرم ما این است که اسرار را هویدا میکریم. به خاطر اینکه از عملکردها، خطوط و سیاستهای مجاهدین انتقاد می کردیم و آنرا قبول نداشتیم و می گفتیم در راه جنبش دموکراسی مردم ایران، به طور واقعی سد ایجاد کرده و به طور مشخص از آوریل ۲۰۰۳ که در سمیناری ویژه در شهر پاریس، به ابتکار بیش از ۳۰ تن از اعضا و کادرهای سازمان مجاهدین، برگزار شد که اهداف و خطوط این سازمان مورد نقد قرار گرفته بود، رهبری این سازمان، این موضوع را در دستور کار خودش قرار داد که این افراد باید از سر راه برداشته شوند، قبلاً فقط به عنوان طرح بود، در سال ۷۶، بعدها، در حدود

هفت ماه قبل، گفتند اعضای بخش اطلاعات وارد خاک اروپا شده برای پیگیری این قضیه و بطور مشخص از دوماه قبل این موضوع در دستور کار قرار گرفت و ما به جد احساس ناامنی می کردیم.

ا. م. ک: در حالیکه مسعود طیبی و دیگر اعضای جدانشده از سازمان مجاهدین خلق و آنچنانکه گزارش شده، سازمان امنیت فرانسه، رهبری این سازمان را متهم به طراحی ترور مخالفان سازمان میکند، مدافعان این سازمان، هرگونه اتهامی از این نوع را رد می کنند. از جمله این مدافعان، منوچهر سخایی از اعضای شورای ملی مقاومت، ائتلاف در برگیرنده سازمان مجاهدین خلق است که هنگام طرح اتهامات تروریستی علیه مجاهدین خلق در هفته گذشته، گفت:

منوچهر سخایی: این حرکتی که انجام شده، کاملاً روشن است که در مقابل باج هایی است که این رژیم از جیب ملت ایران به دولتهای خارجی میدهد. برای اینکه مبارزین و حرکت هایشان را کند بکند، ولی اینها هیچ نتیجه ای از این کار نمی بینند و در شرایط فعلی به نظر من وظیفه همه آزادیخواهان دنیا و همه کسانی که به حقوق بشر احترام می گذارند، است که در مقابل این حرکت بایستند و اجازه ندهند که این کارهای واقعاً ضد انسانی و قرون وسطایی در این قرنی که ما به طرف آزادیها پیش می رویم، صورت بگیرد.

ا. م. ک: با این همه اتهامات اخیر به مجاهدین خلق، باعث شده است، برخی از کارشناسان مبارزه با تروریسم، شاهین ترازو را به ضرر رهبری سازمان مجاهدین خلق، سنگین تر ببینند.

۲۵ ژوئن ۲۰۰۳

تصاویری از صحنه های تکانه‌دهنده خودسوزی اعضای فرقهٔ مجاهدین، در راستای آزادکردن رهبرشان خانم مریم قجر عضدانلو، که ایشان در تاریخ سه شنبه ۱۷ ژوئن سال ۲۰۰۳، توسط پلیس فرانسه دستگیر و به مدت دو هفته زندانی شده بود. این خودسوزی های باجگیرانه علیه قانون و عدالت، در مجموع ۱۰ فقره شامل شد و بنا بر اطلاعاتی که بعدها به دست آمد، خودسوزی ها دستور اکید سازمانی و قرار بود در ازای عدم آزادی خانم مریم عضدانلو از زندان، خودسوزی های سازمانی، صدها تن قربانی بگیرد.



مرضیه باباخانی، متولد تهران و از اعضای با سابقه مجاهدین می باشد. وی خواهر
علیرضا باباخانی (فرمانده حفاظت مسعود رجوی) می باشد. وی پس از گرفتن فرمان
خودسوزی همراه با زنی دیگر به نام صدیقه مجاوری دست به خودکشی سازمانی زد.



ندا حسنی، دختر جوانی که با تلقینات فرقه ای مجاهدین، از کانادا (کشور محل زندگی اش) به انگلستان فراخوانده شد و در آنجا به دستور سران مجاهدین، اقدام به خودسوزی نمود.
وی مراحل شستشوی مغزی را در قرارگاههای مجاهدین در عراق طی کرده بود.



نادر ثانی، متولد تبریز و از اعضای باسابقه مجاهدین می باشد.









